



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش



سازمان آموزش و پرورش استثنایی

مناسب سازی

ششم دبستان

فارسی

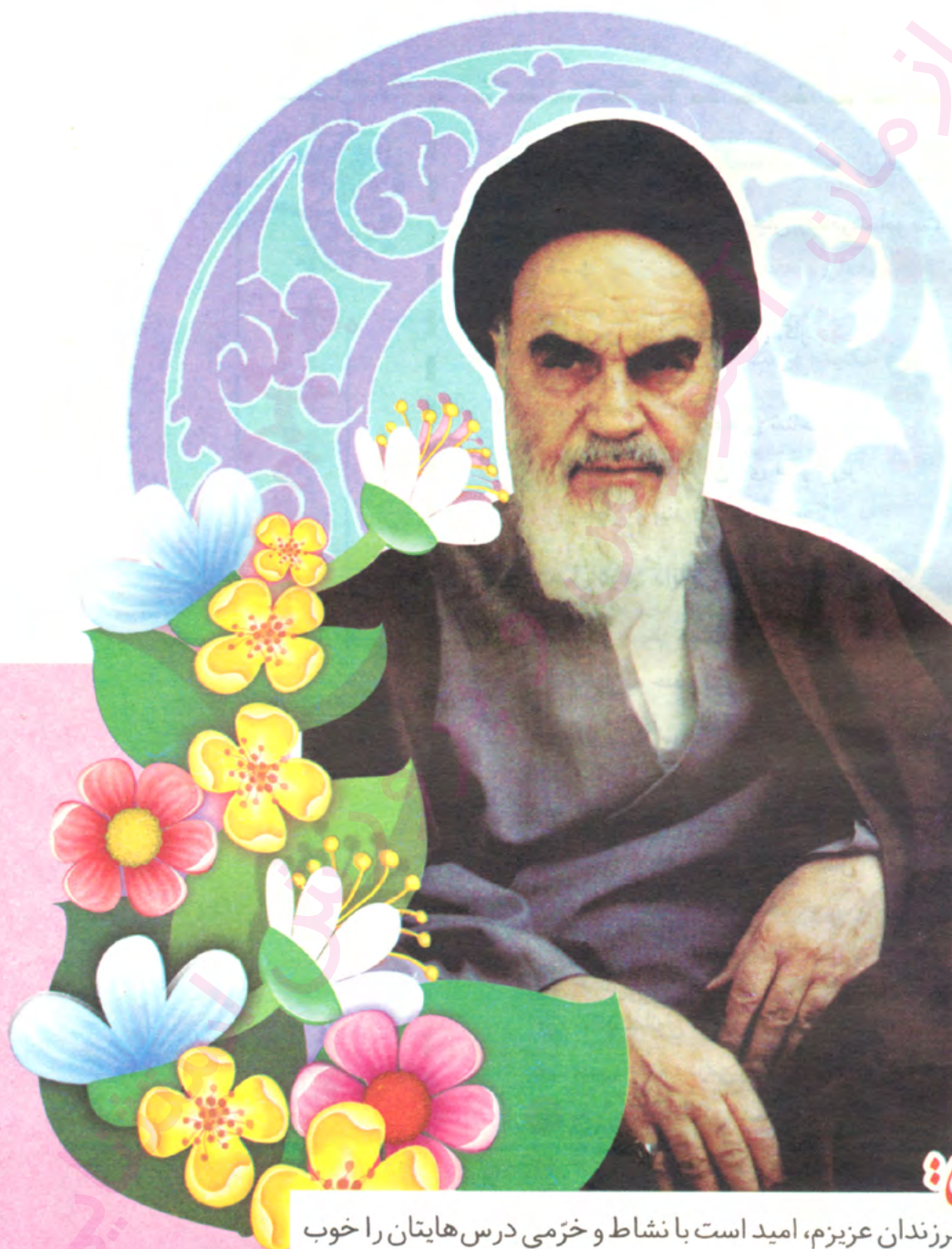


معاونت برنامه ریزی آموزشی و توانبخشی
کارشناسی برنامه ریزی درسی و آموزشی
گروه آسیب دیده شنوایی
سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹



معاونت برنامه‌ریزی آموزشی و توانبخشی
کارشناسی برنامه‌ریزی درسی و آموزشی گروه آسیب‌دیده شنوایی
با همکاری اداره آموزش و پرورش استثنایی شهرستان‌های تهران

گردآوری و تنظیم متون: منصوره سیرجانی
طراح گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی احمدی
تصویرگر: بهنام خیامی زادشتی مجتبی احمدی و شیوا ضیایی



امام خمینی:

فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس هایتان را خوب بخوانید و در همان حال به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت بشمارید.

بسمه تعالی

سخنی با همکاران

راهنمای تدریس فارسی پایه ششم ابتدایی با هدف کمک به آموزگاران برای تدریس آسان‌تر مفاهیم و به منظور یاری رساندن به دانش‌آموزان آسیب‌دیده‌شنوایی برای درک بیشتر مطالب و افزایش گنجینه لغات و بالا بردن توان یادگیری مفاهیم و اصطلاحات می‌باشد. در این مجموعه سعی شده با کمک تصویرسازی، مفاهیم انتزاعی دروس آسان شده تا امر یاددهی و یادگیری جذاب‌تر و پویاتر شود.

ساختار این راهنما دارای نکاتی است که توجه به آنها به همکاران گرامی توصیه می‌شود:

- در هر درس سعی شده با کمک طراحی و یا تصاویر آماده، مفاهیم درس قابل فهم‌تر شود تا دانش‌آموزان با کمک این تصاویر درک بهتری از متن داشته باشند.
- در واژگان تصویری، کلمات و مفاهیم جدید درس به صورت تصویری ارائه شده است.
- روش تدریس‌های پیشنهادی به همکاران کمک می‌کند که علاوه بر استفاده از روش‌های کارآمد خود در کلاس، از سایر روش‌ها نیز استفاده کنند.
- کلمات هم‌معنی، هم‌خانواده و مخالف به جهت بالابردن گنجینه لغات و کمک به درک بهتر مطالب و همچنین یکسان‌سازی آموخته‌های دانش‌آموزان گردآوری شده است.
- بخش‌ها (واژه‌آموزی - دانش‌زبانی - دانش‌ادبی...) دروس مختلف با توجه به اهمیت و به جهت کمک به یادگیری دانش‌آموزان در این مجموعه آمده است.
- بخش زبان آموزی در بعضی درس‌ها با توجه به محتوای آنها و تلفیق این دروس با درس زبان آموزی پایه ششم آورده شده است.
- این مجموعه حاصل تلاش جمعی از همکاران بوده، امید است همکاران گرامی از این مجموعه نهایت استفاده را نمایند.

درس اول : معرفت آفریدگار
درس دوم : پنجره‌های شناخت

۱
فصل اول

آفرینش



معرفتِ آفریدگار

درس اول



این همه خلق را که شما بینید، بدین چندین بسیار، این همه را خالق است که آفریدگار ایشان است و نعمت بر ایشان است و نعمت بر ایشان از وی است. آفریدگار را باید پرستیدن و بر نعمت او سپاس داری باید کردن.

این تعداد زیاد آدمی که می بینید، یک آفریدگار دارند، که روزی آنها از طرف اوست. این خداوند را باید عبادت کرد و از این همه نعمتی که داده تشکر کرد.

اندیشه کردن اندر کارِ خالق و مخلوق، روشنائی آفراید اندر دل و غفلت از این و نااندیشیدن، تاریکی آفراید اندر دل و نادانی، گمراهی است.

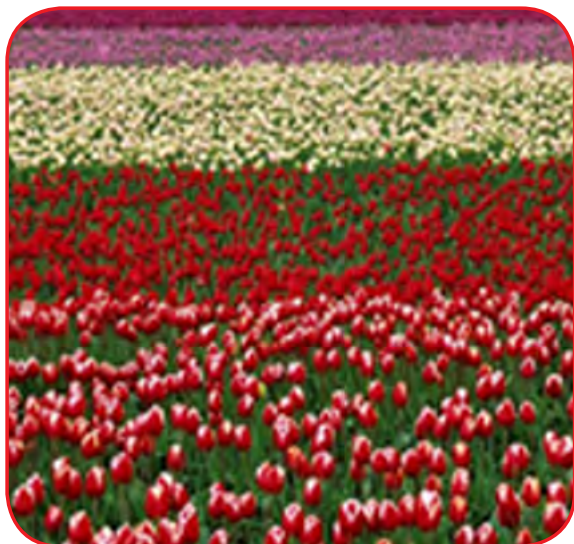
فکر کردن در مورد کار خداوند و چیزهایی که آفریده است باعث شناخت و آگاهی دل و جان انسان می شود و فراموش کردن این نعمت ها و فکر نکردن درباره ی آن ها موجب گمراهی و نادانی انسان می شود.

ابوعلی بلّعی، تاریخ بلّعی



باد بهاری وزید از طرفِ مرغزار باز به گردون رسید، ناله‌ی هر مرغِ زار
 باد بهاری از طرف سبزه زار می‌وزد باز آواز پرندگان به گوش گردش روزگار رسید.
 خیز و غنیمت شمار، جنبش بادِ ربیع ناله‌ی موزونِ مرغ، بوی خوشِ لاله زار
 بلند شو و از فرصت استفاده کن و از وزش و حرکت باد بهاری و صدای آهنگین
 پرندگان و بوی خوش گل‌ها لذت ببر.
 هر گل و برگ که هست، یاد خدا می‌کند بلبل و قمری چه خوانند؟ یادِ خداوندگار
 هر چیزی که در دنیا هست مثل گل و برگ، خداوند را یاد می‌کند
 بلبل و قمری چه آوازی می‌خوانند؟ یاد خداوند و آفریدگار
 برگ درختان سبز در نظرِ هوشیار هر درخشِ دَفتری ست، معرفتِ کردگار
 هر برگ درخت‌های سبز، در نگاه انسان عاقل
 مانند دفتری است که با خواندن آن به شناخت خداوند می‌رسد.

واژگان تصویری



لاله زار



مرغزار



قمری

روش تدریس

پرسش و پاسخ: روشی برای تشویق دانش‌آموزان برای بیان اطلاعات خودشان درباره موضوع درس و ارزشیابی از میزان درک دانش‌آموزان از مفاهیم

کلمات هم خانواده

اندیشیدن، اندیشه
هوشیار، هوش
خدا، خداوند، خداوندگار
خلق، خالق، مخلوق، خلقت

پرستیدن، پرستش
غفلت، غافل

کلمات هم معنی

خلق = آفریده، مردم
بدین = به این
مخلوق = چیزی که به وسیله خالق درست شده است.
خالق = آفریننده، درست کننده،
به وجود آورنده.
خالق = آفریدگار
نعمت = چیزهایی که خداوند به همه موجودات داده است.
کردگار = خداوند آفریدگار
وی = او
باید = باید
پرستیدن = عبادت کردن
اندیشه = فکر
آندر = داخل
غفلت = گمراهی، اشتباه

آفراید = افزایش دهد، زیاد شود
نا اندیشیدن = فکر نکردن
نادانی = جهل، ندانستن
مرغزار = چمنزار، سبزه‌زار
نظر = نگاه
گردون = روزگار
خیز = بلند شو
غنیمت شمار = از فرصت استفاده کن
ربیع = بهار
جنبش = حرکت
موزون = هماهنگ
قمری = اسم یک پرنده
هوشیار = دانا آگاه
معرفت = شناخت

کلمات مخالف

آفراید $\neq$ کم شدن
بوی خوش $\neq$ بوی بد
اندیشه کردن $\neq$ نا اندیشیدن
تاریکی $\neq$ روشنایی

دانش زبانی



انواع جمله

جمله خبری: جمله‌ای است که خبری را بیان می‌کند؛ مانند باد بهاری وزید.

جمله پرسشی: جمله‌ای است که در آن پرسشی وجود دارد؛ مانند بلب و قمری چه خواند؟

جمله امری: جمله‌ای است که در آن خواهشی یا فرمانی، بیان می‌شود؛ مانند خیز و غنیمت شمار.

جمله عاطفی: جمله‌ای است که بیانگر احساس و عاطفه باشد؛ مانند چه گلی زیبایی!

پنج‌جمله‌های شناخت

درس دوم

معلم، چند کلمه را روی تخته نوشت و گفت: بچه‌ها، هر پنج گروه دقت کنید. این چند واژه را که بارها شنیده‌اید و خوانده‌اید، یک بار دیگر بخوانید و درباره‌ی آنها فکر کنید:

خود، خلق، خلقت، خالق.

هیچ عجله نکنید. برای خوب فکر کردن، لازم است درنگ کنید، آرام بگیرید و با دوستان گروه بر سر فهم این واژگان و ارتباط آنها با یکدیگر، گفت‌وگو، و دریافت خود را بازگو کنید.

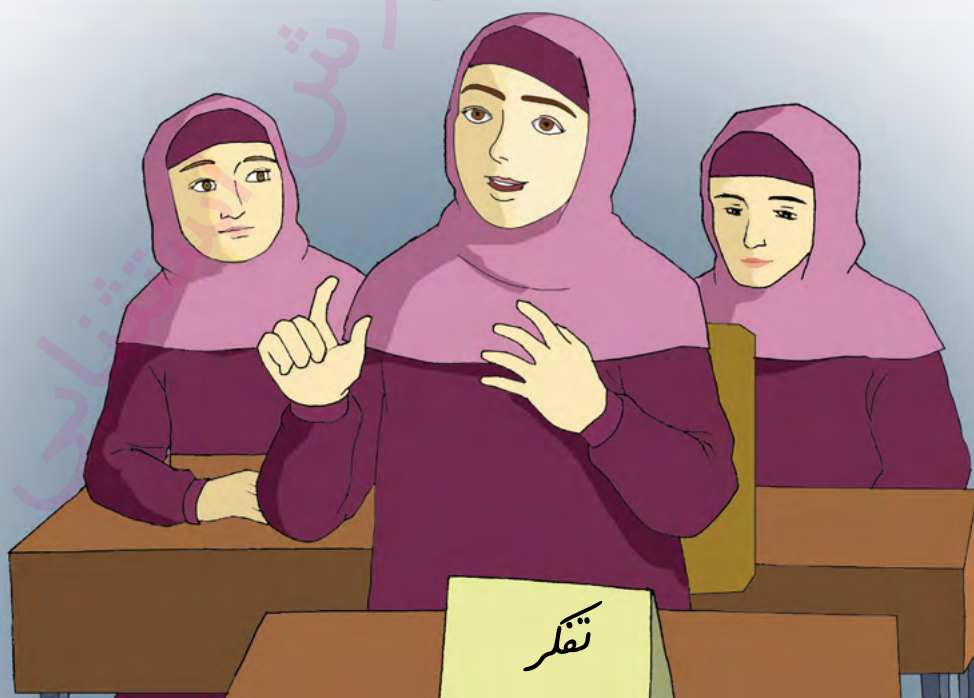
دقایقی سپری شد. فرزانه یکی از اعضای گروه «تفکر» گفت: چون هر چهار کلمه، ابتدای یکسانی دارند، ما فکر می‌کنیم، این شباهت می‌تواند به معنای آن باشد که ما انسان‌ها همه در نقطه‌ی آغاز آفرینش مانند هم هستیم و هر چه از آن نقطه دور می‌شویم، تفاوت‌ها بیشتر می‌شود.



پروانه از گروه «ایمان»، برخاست و گفت: به راستی که هر کلمه، رنگ و بویی دارد و مانند ما دانش‌آموزان کلاس، کلمات هم وظیفه‌ای را بر دوش دارند. اعضای گروه بر این باورند که این چهار کلمه به ترتیب درستی به دنبال هم آمده‌اند: زیرا ما با شناخت خود و شناخت خلق و خلقت، سرانجام به خالق همه‌ی اینها ایمان می‌آوریم.

ریحانه از گروه «اخلاق»، بلند شد و از معلم و بقیه‌ی گروه‌ها اجازه خواست و گفت: گروه ما ریشه‌ی همه‌ی پدیده‌ها و اشیا را در اخلاق نیکو و رفتار پسندیده می‌داند: چون ما زمانی می‌توانیم خالق خود و این عالم را خوب بشناسیم که به رعایت اخلاق و آداب نیک، پایبند باشیم. پس رشته‌ی پیوند خود، خلق و خلقت، نیکوکاری و محبت و احسان است.

مریم از گروه «علم» برخاست و گفت: دوستان، توجه کنید. ما به تمام دیدگاه‌های سه گروه، خوب گوش دادیم؛ اما دیدگاه گروه ما این است که همه چیز را باید به صورت علمی، مشاهده کرد. نظر گروه با این است که سه کلمه‌ی خلق و خلقت و خالق از نظر ریشه‌ی کلمه، هم ریشه و از یک خانواده‌اند؛ چون سه حرف مشترک در همه‌ی آنها دیده می‌شود کلمه‌ی «خود» با بقیه، هم ریشه





نیست و البته گروه، نتیجه‌گیری جالبی هم کرده و آن، این است که هر کس تنها به خود نکیه کند و خود بینی را پیشه سازد به شناخت خالق، دست نمی‌یابد؛ به همین سبب، خود با خالق، ارتباط ندارد! اکنون دیگر نوبت گروه «عمل» بود، تقریباً چهار گروه، نتیجه‌ی گفت و گوها و بحث‌های خود را بیان کرده بودند. معلم هم انتهای کلاس نشسته بود و به فکر فرو رفته بود. لابد از این همه تفاوت و زیبایی نگاه بچه‌ها شگفت زده شده بود. به هر حال کسی نمی‌دانست در آن هنگام، او به چه چیزی می‌اندیشید.

ناگهان، معلم از جای برخاست و گفت: خیلی عالی بود، تا اینجا بسیار جالب بود؛ چون شما با تفکر درباره‌ی چهار واژه به اندیشه‌های تازه‌ای دست یافته‌اید؛ اما بگذارید گروه «عمل» هم نظر خودشان را بیان کنند.

فاطمه به نمایندگی از گروه خود برخاست و گفت: ما



فکر می‌کنیم ارزش هر چیز به اندازه‌ی نقش و عملکرد مفید آن است؛ یعنی هرکسی شخصیت خود را در رفتار و عمل خویش نمایان می‌کند. اخلاق، ایمان، دانش و اندیشه‌ی مادر رفتار و گفتار ما آشکار می‌شود.

معلم پس از شنیدن نظر گروه «عمل»، که آخرین گروه بود، جلوی کلاس آمد و پنج کلمه‌ی دیگر، زیر آن چهار کلمه نوشت: تفکر، ایمان، علم، عمل، اخلاق، سپس گفت: این پنج کلمه که نام پنج گروه کلاس شما هم هست در حقیقت مانند پنج پتجره برای شناخت و تماشای آفرینش الهی است؛ بنابراین، هر گروه با بیان نظر خود، ما را یک قدم به آگاهی و شناخت، نزدیک‌تر کردند. هر کدام از گروه‌ها که سخن گفتند، تلاش کردند از نظر خودشان، موضوع را بشناسند. ما هم برای کشف و شناخت، بهتر زیبایی‌های آفرینش، باید به تفکر درباره‌ی خود، خلق، خلقت و خالق پردازیم. خوب و دقیق نگاه کنیم، گوش بدهیم، بسیار بخوانیم و درباره‌ی دیده‌ها، شنیده‌ها و خواننده‌ها پرسیم و از پرسیدن نهراسیم.

اکبر شلدره



واژگان تصویری



خودبینی = غرور

روش تدریس

روش ایفای نقش: اجرای نمایش محتوای درس با کمک دانش آموزان
روش بحث گروهی: گفت و گو درباره محتوای درس
روش پرسش و پاسخ: تشویق دانش آموزان برای بیان اطلاعات درباره موضوع درس و ارزشیابی از میزان درک دانش آموزان از مفاهیم

کلمات هم خانواده

تَفَكُّر، فکر، افکار
 اَعْضَا، عُضْو، عَضْوِيَّتْ
 عَمَل، عَمَلْكَرد، عَامِل
 دَقِّقْ، دقیق
 مَعْلَم، علم، عَالِم، مَعْلُوم، علوم
 خُود، خودم، خُودَت، خودمان، خُودَتان، خودشان
 عَجَلَه، عَجُول
 وَاژَه، وَاژِگان
 اِرْتِبَاط، رَبط، رابط، رابطه

کلمات هم معنی

بَاوَر = عقیده، نظر، فکر
 پَدیده‌ها = آفریده‌ها
 پَسَنَدیده = خوب، نیک
 نیک = خوب
 پَايِنْد باشیم = اعتقاد داشته باشیم
 رشته‌ی پیوند = اتصال دو چیز
 اِحسان = نیکوکاری، کار خوب
 دیدگاه‌ها = نظرها، فکرها، رَای‌ها
 می‌اندیشید = فکر می‌کرد
 پیشه سازد = انجام دهد
 خُودبِیْنی = غُروَر، فقط به خود فکر کردن
 نَهْرَاسِیم = نَتَرَسِیم
 تنها به خود تکیه کند = فقط به خود فکر کردن
 وظیفه = کار، مسئولیت
 مُفید = خوب
 کشف = پیدا کردن
 آشکار = پیدا، روشن، معلوم، واضح
 نمایان = آشکار، پیدا
 آگاهی = دانش
 وَاژَه = کلمه
 خَلَقَت = آفریده شده، درست شده
 اِبْتِدا = اول، آغاز، شروع
 آغَاَز = اول، شروع، ابتدا
 دِرَنگ = صبر
 فِهْم = فهمیدن یاد گرفتن
 بازگو = دوباره گفتن
 دَقایِقی = سپری شد، دقیقه‌هایی گذشت
 شَباهت = شبیه بودن مثل هم بودن
 بَرخاست = بلند شد
 وظیفه‌ای را بر دوش دارند = کاری انجام می‌دهند
 نَظَر = عقیده، فکر، رَای
 مَشاهِدَه = دیدن
 دَسْت نَمی یابَد = پیدا نمی‌کند
 بَحْث = گفت و گو
 بیاَن کرده بودند = گفته بودند
 اِنْتِها = آخر، ته، پایان
 عَمَلْكَرد = کار انجام دادن
 حَقِیقَت = واقعیت، چیزی که وجود دارد.

کلمات مخالف

مَحَبَت ≠ دشمنی
 نَمایان ≠ پنهان
 آشکار ≠ مخفی، پنهان
 نَهْرَاسِیم ≠ بَتَرَسِیم
 مَحَبَت ≠ دشمنی
 نَمایان ≠ پنهان
 آشکار ≠ مخفی، پنهان
 نَهْرَاسِیم ≠ بَتَرَسِیم

واژه آموزی



به دو گروه از کلمات زیر، نگاه کنید:

علم = عالم، معلوم، معلّم، تعلیم، علوم

شهد = شاهد، مشهد، شهید، شهادت

همان گونه که می بینید، تمام واژه های ردیف اول در سه حرف (ع، ل، م) و همه ی کلمات ردیف دوم در سه حرف (ش، ه، د) مشترک هستند. به این دسته از کلمه ها، که از یک ریشه و خانواده هستند، **هم خانواده** می گوئیم. شناخت این ویژگی به تشخیص شکل کلمات در املا به ما کمک می کند.

کارگاه درس پژوهی



جمله‌های زیر را بخوانید و به کلمه‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، دقت کنید.

- ♦ پرنده پريد.
- ♦ پروانه روی گل نشست.
- ♦ علی کتاب را از روی میز برداشت.

در زبان فارسی معمولاً در ابتدای جمله «**نهاد**» و در انتهای جمله «**فعل**» می‌آید.



درس سوم : هوشیاری 
درس چهارم : داستان من و شما 
درس پنجم : هفت خوانِ رستم 

۲
فصل دوم

آفرینش



درس سوم

هوشیاری

در زمان قدیم، پادشاهی بود که به شکار و گردش علاقه داشت و پیوسته به قصد شکار، اسب می ناخت و کمند در گردن حیوانات می انداخت. این پادشاه، بازی داشت که به یک پرواز، پرندهگان را از آسمان فرود می آورد.



شاه این باز را بسیار دوست داشت و او را به دست خود تربیت می‌کرد. اتفاقاً از شدت خوشحالی به دنبال او تاخت و آهو را نیافت و از همراهان جدا افتاد و برخی از همراهان نیز در پی او می‌ناخستند؛ اما ملک چنان تند می‌راند که باد به گرد او نمی‌رسید. در این حال، تشنگی بر او چیره شد. مرکب را به هر طرف می‌ناخت و دشت و صحرا می‌پیمود تا به دامان کوهی رسید و دید که از بالای آن، آبی زلال می‌چکد. ملک، جای که در ترکش داشت. بیرون آورد؛ زیر کوه گرفت و آن



آب را که قطره قطره از کوه می چکید در آن جام، جمع کرد و خواست که بنوشد. باز پر زد و آب جام را تمام ریخت. پادشاه از آن حرکت، آزرده خاطر گشت و جام را زیر کوه گرفت تا مالا مال شد و خواست که به لب برساند. بار دیگر، باز حرکتی کرد و آب جام را ریخت. شاه از شدت تشنگی خشمگین شد. باز را بر زمین کوبید و هلاک کرد. در این حال، رکاب دار شاه رسید و باز را گشته دید و شاه را تشنه یافت. بی درنگ، جام را پاکیزه شست و خواست که به شاه آب دهد.



شاه فرمود که من به آن آب زلال که از کوه فرو می چکد، میل دارم و مجال اینکه قطره قطره در جام جمع شود، ندارم. تو بالای کوه برو و از منبع این آب، جام را پر کن و فرود آر. رکاب دار از کوه بالا رفت. چشمه ای دید که آب از آن، قطره قطره بیرون می آمد و اژدهایی بر لب آن چشمه مرده و حرارت آفتاب در وی اثر کرده است و آب دهان زهر آلودش با آب چشمه مخلوط می شود و قطره قطره از کوه فرو می چکد.



رکاب‌دار سراسیمه از کوه پایین آمد و آنچه را دیده و به عرض رسانید و جامی آب سرد از ظرفی که همراه داشت به شاه داد. شاه جام آب را بر لب نهاد و اشک از چشم بارید.

رکاب‌دار سؤال کرد که چه چیز موجب گریه‌ی شما شده است. شاه آهی سرد برکشید و قصه‌ی باز و رختن آب جام را به تمامی بازگفت و فرمود که بر مرگ باز افسوس می‌خوردم که چنان جانور عزیزی را بی‌جان کردم. من از این حرکت نامناسب پشیمان گشته‌ام. وقتی که پشیمانی سودی ندارد.



بازنویسی از کتاب «انوار سهیلی»

اثر واعظ کاشفی

واژگان تصویری



اژدها



چشمه



باز



آب زلال



جام



آهوئی از پیش او گذشت و مَلِک از شدّت خوشحالی به دنبال او تاخت.

روش تدریس

روش ایفای نقش: اجرای نمایش با توجه به محتوای درس توسط دانش‌آموزان
استفاده از منابع دیداری و شنیداری: نمایش فیلم یا انیمیشن درس
روش پرسش و پاسخ: تشویق دانش‌آموزان برای بیان اطلاعات درباره موضوع درس و
ارزشیابی از میزان درک دانش‌آموزان از مفاهیم

کلمات هم خانواده

منبع، منابع
خشمگین، خشم
می چکید، چکیدن
تاخت، می تاختند
بنوشد، نوشیدن

کلمات هم معنی

می پیمود = می رفت، طی می کرد
دامان کوهی = دامنه‌ی یک کوه
زلال = صاف و پاک
جامی = یک ظرف
بنوشد = خوردن آب و مایعات را می گویند.
آزردۀ خاطر = ناراحت
مالامال = پُر
بی جان کردم = گُشتم
خشمگین = عصبانی
هلاک کرد = گُشت، از بین بُرد
رکاب دار = پیاده‌ایی که همراه یک سوار راه
می رود.
یافت = پیدا کرد
بی درنگ = بی صبر
فرمود = گفت
میل دارم = می خواهم
فرود آر = پایین بیار
مَجال = فرصت، زمان دادن
حرارت = گرما
وی = او
سراسیمه = با عجله
به عرض رسانید = گفت
بر لب نهاد = بر لب گذاشت
اشک از چشم بارید = گریه کرد
موجب = باعث، به وجود آوردن
سودی ندارد = فایده ندارد
زمانِ قدیم = زمان گذشته
علاقه داشت = دوست داشت
باز = نوعی پرنده شکاری مثل عقاب
پیوسته = همیشه، دائمی
قصد = نیت، خواست
قصد شکار = شکار رفتن
به قصد شکار اسب می تاخت = برای شکار
کردن با اسب می رفت
کَمَند = طناب، بند، ریسمان

کلمات هم معنی

باد به گرد او نمی‌رسید = با اسب خیلی
تند می‌رفت، حتی از باد هم تندتر می‌رفت
پشیمانی سودی ندارد = پشیمان شدن
فایده‌ایی ندارد.
تشنگی بر او چیره شد = تشنه شد
مَرکب = چیزی که سوارش می‌شویم (در
اینجا یعنی اسب)

نیافت = پیدا نکرد
فرود می‌آورد = پایین می‌آورد
اتفاقاً = از روی اتفاق، ناگهانی
مَلِک = پادشاه، فرمانروا، شاه
پیشِ او = کنارِ او
تاخت = به سرعت حرکت کردن
نیافت = پیدا نکرد
جدا افتاد = جدا شد
برخی = بعضی
در پی او = دنبال او

کلمات مخالف

تشنه ≠ سیر آب

نامناسب ≠ مناسب
بی جان ≠ جاندار
فرود می‌آورد ≠ بالا می‌برد
زُلال ≠ ناپاک، کِدر

عناصر داستان

پادشاه	شخصیت(های) اصلی داستان:
زمان‌های قدیم	زمان داستان:
دشت و صحرا	مکان داستان:
پادشاه به شکار و گردش علاقه داشت و همیشه به شکار می‌رفت.	کار شخصیت(های) اصلی داستان:

مسئله داستان: پادشاه در هنگام شکار تشنه شد.

حل مسئله: پادشاه جامی از ترکش برداشت و زیر کوه گرفت تا آب قطره قطره در آن جمع شود.

آخر داستان: در آخر پادشاه و همراهش متوجه شدند که در چشمه بالای کوه اژدهایی مرده که بر اثر ریختن آب دهانش، آب چشمه مسموم شده بود و اگر پادشاه از آن آب می‌خورد می‌مرد.

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود. پادشاهی در زمان‌های قدیم بود که به دشت و صحرا می‌رفت تا گردش و شکار کند. روزی پادشاه در هنگام شکار تشنه شد، جامی از ترک اسبش برداشت و زیر کوهی که قطره قطره از آن آب می‌آمد گرفت تا جامش پر شود اما باز که پرنده‌ی همراه پادشاه بود زیر جام زد و آب‌ها را ریخت. پادشاه عصبانی شد و باز را گشت. در آخر پادشاه و همراهش متوجه شدند که در چشمه‌ی بالای کوه اژدهایی مرده که بر اثر ریختن آب دهانش، آب چشمه مسموم شده بود و اگر پادشاه از آن آب می‌خورد می‌مرد.

درس چهارم

داستان من و شما

من هم مانند شما، موجودی زنده هستم و زندگی من، فراز و فرودها و داستانی طولانی دارد؛ درست مثل زندگی خود شما. البته این را هم بگویم که عمر من بسیار طولانی‌تر از زندگی شماست. داستان زندگی من از همان آغاز تاریخ میهن عزیزمان، ایران، شروع شده است و همچنان با شور و شادابی ادامه دارد. من باهمی مردم مهربان ایران. همراهی کرده‌ام و بر زبان همی آنان جاری بوده‌ام. هر ایرانی با آواهای دلنشین و نغمه‌های مهربانی من، پرورش می‌یابد و بزرگ می‌شود. افتخارهایی که شما فرزندان مهربان، بانلش و کوشش خود می‌آفرینید، باعث سربلندی و اعتبار من می‌شود. بزرگی و عظمت من و شما به این است که باهم، کنار هم و نگاهبان هم باشیم. در طول تاریخ، فرزندان بی‌شماری با من بزرگ شده‌اند و به یاری پروردگار دانا، افتخار آفریده‌اند، حتماً دریافتید که مقصودم از این فرزندان عزیز،

چه کسانی هستند! آری، همی آن بزرگانِ علم و ادب، فرزندان من هستند؛ فرزندانِی که بر شکوه و شوکتِ وطن و من افزوده‌اند، من در طول تاریخ، رویدادهای بی‌شماری را دیده‌ام و بسیاری از آنها را به شکل نوشته، برایتان نگاه داشته‌ام. من شاهد دلاوری‌ها و پهلوانی‌های فرزندان خود بوده‌ام و شکست‌ها و پیروزی‌ها را دیده‌ام، گاهی دشمنان به هر سبی ما (وطن، شما و من) تاخته‌اند؛ اما به یاری خدای بزرگ، همه با هم، همچنان پابرجا و استواریم. گاهی با کسان دیگر، دوستی کرده‌ایم و پیمان محبت، بسته‌ایم و به هم پیوسته‌ایم و با این کار بر قدرت و توان خود افزوده‌ایم.

بی‌گمان تا اینجا پی برده‌اید که من کیستم، آری، گمان شما درست است؛ نام من فارسی است؛ زبان فارسی. همان که اینک جلوی چشم شما روی صفحه‌ی کتاب و بر سر زبان‌تان است.

اکنون بگذارید خودم را کمی بیشتر به شما معرفی کنم. من، چند چهره دارم: یکی آوا و صدا که در گفتار ظاهر می‌شود و شما با گوش دادن، آن را می‌فمید. چهره‌ی دوم، «خط» است که در نوشتار آشکار می‌شود و شما به کمک چشم و از راه دیدن با آن آشنا می‌شوید و آن را درک می‌کنید.

گاهی نیز به جای گفتن و نوشتن به شکل اشاره به کار گرفته می‌شوم.

اکنون دلم می‌خواهد درباره‌ی چهره‌ی دوم خودم برایتان بگویم؛ چون این چهره در طول تاریخ، گرفتار سلیقه‌ها شده و تغییرات و چندگانگی‌هایی را پیدا کرده است. هر کلمه یا واژه، پاره‌ای از پیکر من است. هر واژه، تلفظ، معنی و معمولاً یک شکل نوشتن دارد. برخی واژه‌ها یا کلمه‌ها، دو تلفظ یا دو شکل و دو یا چند معنی دارند. تلفظ و معنی را فعلاً رها می‌کنم و از شکل نوشتاری خودم برایتان نمونه‌هایی بیان می‌کنم که هر دو شکل نوشته، درست است؛ مثلاً لانه‌ی پرنده یا لانه پرنده، کتاب‌خانه یا کتابخانه، مهربان‌تر یا مهرباتر، گلدان‌ها یا گلدانها و

دوستان خوب، همان‌طور که دیدید و دقت کردید، اگرچه شیوه‌ی نوشتن این واژه‌ها کمی با هم فرق دارد، تلفظ و معنای آنها یکسان است و هیچ تفاوتی با هم ندارد.

من پیوسته بر زبان شما جاری هستم و باکوش، چشم، ذهن و بلکه با جانتان همراهم. شما نیز بکوشید که همواره با هم و نگاهبان میهن باشیم.

وطن، خانه‌ی شماست و من عامل پیوستگی و اتحاد همه‌ی اعضای این خانه‌ام. شناسنامه و سند شناخت شما در هر جای ایران و در هر گوشه‌ی جهان، زبان ملی ایرانیان، یعنی زبان فارسی است.

اکبری شلدره



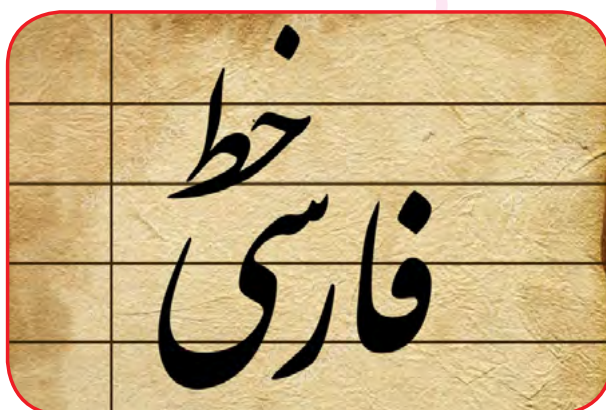
واژگان تصویری



زبان فارسی چند چهره دارد :



چهره‌ی اول زبان فارسی، آوا و صدا است که در گفتار ظاهر می‌شود و شما با گوش دادن، آن را می‌فهمید.



چهره‌ی دوم زبان فارسی، «خط» است که در نوشتار آشکار می‌شود و شما به کمک چشم و از راه دیدن با آن آشنا می‌شوید و آن را درک می‌کنید.



چهره‌ی سوم زبان فارسی، گاهی به جای گفتن و نوشتن به شکل اشاره به کار گرفته می‌شود.

روش تدریس

روش ایفای نقش: این درس بر اساس شخصیت بخشی به زبان نوشته شده است برای همین می‌توانیم از این روش در چند مرحله استفاده کنیم.

مرحله اول: بیان و شرح هدف؛ معلم در این مرحله با واژه‌های ساده هدف درس را توضیح می‌دهد.

مرحله دوم: پرسش و پاسخ؛ معلم پرسش‌هایی در مورد موضوع درس می‌پرسد و دانش‌آموزان را به دادن پاسخ ترغیب می‌کند.

مرحله سوم: نتیجه‌گیری؛ در این مرحله معلم مطالب را جمع‌بندی و سازماندهی می‌نماید و در پایان نتیجه درس را بیان می‌کند.

کلمات هم‌خانواده

اتِّحاد ، مُتَّحِد
مَقْصود ، قصد
خط ، خُطوط، خُطاط

کلمات هم‌معنی

دلاوری‌ها = شجاعت‌ها	شیوه = روش، راه
تاخته‌اند = حمله کرده‌اند	تلفّظ = بیان کردن، حرف زدن، سخن گفتن
اُستوار = پابرجا، محکم	پیوسته = همیشه، وصل، پشت سر هم
گاهی = بعضی وقت‌ها	وَطَن = کشور، میهن
کَسان = افراد	بکوشید = تلاش کنید
به هم پیوسته‌ایم = به هم وصل کرده ایم	همواره = همیشه
توان = نیرو قدرت	پیوستگی = وصل بودن
چندگانگی = تغییر و تحول، عوض شدن، متفاوت شدن	عامل = عَمَل کننده، کسی یا چیزی که کاری انجام می‌دهد
پاره‌ای از پیکر من است = بخشی از بدن من است	واژه = کلمه
پاره‌ای = بخشی (در این درس)	شور = شوق، هیجان
پیکر = بدن، جسم	فراز = بالا
برخی = بعضی	فرود = پایین
فعلاً = حالا، الان	اعتبار = آبرو، ارزش
رها = آزاد، ول	عظمت = بزرگی

کلمات هم معنی

یاری = کمک	آشکار می شود = مشخص می شود، نشان داده می شود
آواها = صداها، موسیقی ها	رویدادها = اتفاق ها
نغمه = موسیقی، ترانه، صدا، آوا	برایتان = برای شما
بی شماری = بسیار زیاد، غیر قابل شمردن	چهره = صورت، روی، رخ
پروردگار = خداوند، آریدگار	جاری = روان، در حال حرکت
دریافتند = فهمیدند	
مقصود = هدف	
آری = بله	
شکوه = عظمت و بزرگی	
شوکت = عَظَمَت و بزرگی	
افزوده اند = زیاد کرده اند	
بی گمان = بی شک	
پی برده اید = فهمیده اید	
اینک = الان	
ظاهر می شود = نشان داده می شود	

کلمات متضاد

افزوده ≠ کاسته	فراز ≠ فرود
ظاهر ≠ باطن، درون	طولانی ≠ کوتاه
آری ≠ خیر	سربلندی ≠ سرافکندگی
یکسان ≠ مُتفاوِت	عظمت ≠ کوچکی

واژه آموزی



یکی از نشانه‌های جمع بستن واژه‌ها در زبان فارسی، افزودن نشانه‌ی «ان» به پایان کلمه‌هاست؛ مانند

کلمه‌ی مفرد	نشانه‌ی جمع	کلمه‌ی جمع
دوست	+	دوستان
دشمن	+	دشمنان
فرزند	+	فرزندان
ایرانی	+	ایرانیان

توجه: همیشه این‌گونه نیست که به سادگی، نشانه‌ی جمع «ان» به واژه‌ها بیوندد و بدون هیچ تغییری، کلمه‌ی جمع ساخته شود، در برخی از واژه‌ها، تغییراتی به وجود می‌آید تا شکل جمع به دست آید، به نمونه‌های زیر دقت کنید:

کلمه‌ی مفرد	نشانه‌ی جمع «ان»	کلمه‌ی جمع
ستاره	ان	ستارگان
پرند	ان	پرندگان
واژه	ان	واژگان
بیگانه	ان	بیگانگان

درس پنجم

هفت خان رستم

شاید شنیده باشید که هرگاه، کسی کار بسیار دشواری را با پیروزی به پایان برساند، می‌گویند «از هفت خان رستم»، گذشته است. هفت خان، نام هفت مرحله از نبردهای رستم با نیروهای اهریمنی و گذشتن از دشواری حرکت می‌کند تا آنان را از بند رهایی دهد.

در این نبردها، رستم به کمک اسب خود، رخش با شیر و اژدها پیکار می‌کند؛ دیوها را از پای در می‌آورد و بر جادوگران، پیروز می‌شود.

پهلوان برای نبرد با دشمن، سوار بر رخش از زابلستان راهی مازندران می‌شود.

در خان اول، شیری قوی پنجه به او و اسبش حمله می‌آورد. رخش، شیر را از هم می‌درد.



رستم در خانِ دوم، بیابانی سخت و راهی دراز را پشت سر نهاده، خسته و تشنه است؛ با جست و جوی فراوان، چشمه‌ای می‌یابد، آبی می‌نوشد و سر و تن می‌شوید و رخس را تیمار می‌کند و پس از نخیل به خواب می‌رود و بدین سان، خانِ دوم را نیز با موفقیت به فرجام می‌برد.

در این هنگام، اژدهایی از راه می‌رسد و از دیدن رستم و اسبش به خشم می‌آید. رخس می‌کوشد تا با کوفتنِ سُم بر زمین، رستم را از وجود اژدها آگاه کند؛ اما هر بار که رستم دیده می‌گشاید، اژدها در تاریکی فرو می‌رود و از چشم او پنهان می‌شود. رستم در خشم می‌شود؛ به رخس پرخاش می‌کند؛ چون به خواب می‌رود، اژدها دوباره خود را به رخس می‌نمایاند.



بار سوم، رخس به تنگ می‌آید و چاره‌ای جز بیدار کردن رستم ندارد؛
 خروشید و جوشید و برگند خاک ز سُمش زمین شده، چاک چاک
 رخس شیهه کشید و خشمگین شد و برای حمله سُم خود را به زمین کوبیده طوریکه
 زمین زیر پایش گنده شد.
 رستم بیدار می‌شود و اژدها را می‌بیند؛ به ملک رخس نبردی سهمگین می‌کند و او را می‌کشد.
 برد تیغ و بنداخت از بر، سرش فرو ریخت چون رود، خون از برش
 رستم با ضربه شمشیر سر اژدها را از تنش جدا کرد و خون مانند رود از تن او جاری شد.



رستم بار دیگر بر چشمه، شست و شو می‌کند؛ آنگاه با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازد و او را سپاس می‌گزارد و بدین سان، خان سوم به پایان می‌رسد.
در خان چهارم، رستم با جادوگری روبه‌رو می‌شود. جادوگر، نخست با قصد فریب و نیرنگ، نزد رستم می‌آید.

پس از کمی گفت و گو، رستم به حيله گری او پی می‌برد و برای چیرگی بر او از خدا یاری می‌خواهد و سرانجام او را از پا در می‌آورد.

بینداخت چون باد، ختم گند
سر جادو آورد ناگه به بند

رستم کمند را با سرعت به سمت جادوگر انداخت و او را اسیر کرد.

میانش به خنجر به دو نیم کرد
دل جادودان زو پُر از بیم کرد

رستم با خنجر جادوگر را نصف کرد و با این کار خود دل جادوگر دیگر را پر از وحشت کرد.



در خان پنجم، رستم با پهلوانی به نام «اولاد» رویاروی
می‌شود و او را به بند می‌کشد.



سپس «خان ششم» رستم به کمک اولاد بر ارژنگ دیو چیره می‌شود و او را از پادر می‌آورد.
 چو رستم بیدش، براً گلیخت اسب بدو ناخت مانند آذر گشسب
 هنگامی که رستم ارژنگ دیو را دید با اسبش تند و سریع به سوی او حمله کرد.
 سر و گوش بگیرفت و یالش دلیر سر از تن، بکندش به کردار شیر
 رستم شجاعانه سر و گوش و یال ارژنگ دیو را گرفت و مانند شیر با شجاعت سرش را از تنش جدا کرد.

«خان هفتم» رستم با بزرگ دیوان یعنی «دیو سپید» به جنگ می‌پردازد و او را نیز از بین می‌برد؛
 بدین گونه، رستم با پشت سر گذاشتن هفت مرحله‌ی بسیار دشوار و خطرناک، یاران خود را از بند



دیوان، نجات می‌دهد و به ستایش یزدان می‌پردازد:

ز بهر نیایش، سر و تن بشُست یکی پاک جای پَرستش بچُست

برای عبادت سر و تن خود را شست و به دنبال جایی پاک و تمیز برای راز و نیاز گشت.

از آن پس نهاد از بر خاک، سر چنین گفت گامی داوَرِ دادگرا!

سپس سر بر خاک گذاشت و سجده کرد و گفت: ای پروردگار عادل.

ز هر بد، تویی بندگان را پناه تو دادی مرا، گردی و دسگاه

در برابر هر بدی و آسیبی تو برای بندگان پناه هستی و تو هستی که به من پهلوانی و شکوه و عظمت دادی.



واژگان تصویری



پادشاهی کیکاووس

کیکاووس



رستم

فردوسی



شاهنامه



زابلستان





خان اول



خان دوم



خان سوم



خان چهارم



خان پنجم



خان ششم



خان هفتم

روش تدریس

روش ایفای نقش: انجام نمایش هفت خان رستم با کمک دانش آموزان
استفاده از منابع دیداری و شنیداری: استفاده از فیلم‌های آموزشی و نرم افزارهای
مبتنی بر کتاب شاهنامه
روش پرسش و پاسخ

کلمات هم خانواده

خطر، خطرناک
موفقیت، موفق

کلمات هم معنی

پشت سر نهاد = عبور کرد، رد شد، گذشت
به تنگ می‌آید = حوصله‌اش سر می‌رود،
صبرش تمام می‌شود
پشت سر گذاشت
می‌یابد = پیدا می‌کند
تن = بدن
بدین گونه = به این ترتیب، بدین سان
یزدان = خدا، پروردگار
تیمار می‌کند = مواظبت می‌کند، غم‌خواری
و دلسوزی (در این درس یعنی از اسبش
مواظبت می‌کند)
بدین سان = به این ترتیب
فرجام = پایان کار، عاقبت و آخر کار
کوفتن = کوبیدن
سُم = پای حیوانات، چهارپا
دیده می‌گشاید = چشم باز می‌کند
پَرخاش می‌کند = عصبانی می‌شود
می‌نمایاند = نشان می‌دهد
به تنگ می‌آید = حوصله‌اش سر می‌رود،
صبرش تمام می‌شود
چاره‌ای = راه حلی
سَهْمِگین = بسیار شدید
دیده می‌گشاید = چشم باز می‌کند
پی می‌برد = می‌فهمد، پیدا می‌کند، می‌یابد
چیره می‌شود = پیروز می‌شود
چیرگی = غلبه، پیروزی
رویاریابی = روبه‌روی هم
به بند می‌کشد = زندانی می‌کند
سرانجام = پایان کار
برش = سر و صورت
یالش = موی اسبش
او را از پای در می‌آورد = او را از بین می‌برد، او
را می‌کشد
هرگاه = هر وقت

کلمات هم معنی

خان = مَرَحِلَه	دُشواری = سختی
قَوی پنجه = بسیار قوی و نیرومند	نَبَردها = مُبارزه‌ها، جَنگ‌ها
از هم می‌دَرَد = از بین می‌بَرَد، پاره می‌کند.	گُذشته است = عُبور کرده است، رد کرده است (در این درس)
نَخجیر = شِکار	مَرَحله = بخش، قسمت، دفعه، نوبت، بار
چیرگی = غلبه، پیروزی	اَهْرِیْمَنی = شیطانی
رویاریویی = روبه روی هم	شُماری = تعدادی
به بند می‌کشد = زندانی می‌کند	سِپاه = لَشکَر
سپید = سفید	دیوان = دیوها، غول‌ها (موجودات خیالی و ترسناک)
کردار = رفتار	جَنگ = پَنجه، حیوان
	گِرِفَتار می‌شود = اَسیر می‌شود
	بَند = طَناب (در این درس به معنی اسارت و اسیری است.)
	پیکار می‌کند = می‌جَنگد، مُبارزه می‌کند
	از پای در می‌آورد = شکست می‌دهد، از بین می‌رود
	جادوگران = جادوگرها، در داستان‌ها به زنانی که سحر و جادو می‌کنند جادوگر می‌گویند.

کلمات متضاد

رَهایی ≠ زندانی، اسارت، بَند	مُوقَفِیت ≠ شکست
آزادی ≠ اسارت	راهی دِرَاز ≠ راهی، کوتاه
	پیروزی ≠ شکست
	دُشوار ≠ راحت
	رَهایی دهد ≠ در بند کُند

عناصر داستان

رستم پهلوان ایرانی	شخصیت(های) اصلی داستان:
در زمان‌های گذشته	زمان داستان:
زابلستان - مازندران (دو شهر در ایران)	مکان داستان:
رستم برای نجات پادشاه ایران (کیکاووس) و سپاه او از چنگ دیوها به سمت مازندران حرکت کرد	کار شخصیت(های) اصلی داستان:

مسئله داستان: نبرد رستم با شیر قوی پنجه در خان اول، پیدا کردن چشمه‌ی آب در خان دوم، مبارزه با اژدها در خان سوم، روبرویی با جادوگر در خان چهارم، روبرویی با پهلوانی به نام اولاد در خان پنجم، مبارزه با ارژنگ دیو در خان ششم، جنگ رستم با دیو سپید در خان هفتم.

حل مسئله: پیروزی رستم بر شیر و پیدا کردن چشمه و موفقیت در مبارزه با اژدها و جادوگر و اولاد و ارژنگ دیو و دیو سپید.

آخر داستان: در پایان رستم توانست هفت خان را با پیروزی پشت سر بگذارد و دیوها را شکست بدهد.

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود. رستم پهلوان ایرانی بود که در زمان‌های گذشته در زابلستان یکی از شهرهای ایران زندگی می‌کرد. روزی کیکاووس پادشاه ایران و سپاهش در چنگ دیوها اسیر شدند، رستم برای نجات آنها به طرف مازندران حرکت کرد. در خان اول با شیر قوی پنجه‌ای مبارزه کرد و او را از بین برد. در خان دوم چشمه‌ی آب را پیدا کرد و از آن نوشید و سر و بدن خود را شست. در خان سوم با اژدها جنگید و او را شکست داد. در خان چهارم با جادوگری روبرو شد و توانست او را از پا در بیاورد. در خان پنجم با پهلوانی به نام اولاد مبارزه کرد و او را اسیر کرد. در خان ششم ارژنگ دیو را کشت و در خان هفتم دیو سپید را از بین برد. در پایان او توانست با موفقیت از هفت خان رستم عبور کند و دیوها را شکست بدهد.

درس ششم: ای وطن
درس هفتم: درس آزاد
درس هشتم: دریا قلی

۳
فصل سوم

آفرینش



درس ششم

ای وطن

ای وطن

ای وطنی که سلام و سرود من هستی
نگهبان وجود من هستی
باعث غم و شادی
و آزادی من هستی

ای وطن!

ای وطنی که دلیل زنده ماندن من هستی
ای سرود راستی و درستی
ای دلیل زنده ماندن
ای نگهبان همیشگی زندگی من

ای وطن!

ای وطنی که مثل رویش در فصل بهار هستی
مثل جان و روح در بدن هستی
مانند بوی عطر گل ها خوش بو هستی
مانند سبزی چمن با طراوتی

ای سلام، ای سرودم
ای نگهبان وجودم
ای غم تو، شادی ام تو
مایه آزادی ام تو...

ای دلیل زنده بودن
ای سرودی صادقانه
ای دلیل زنده ماندن
جان پناهی جاودانه....

همچو رویش در بهاران
همچو جان در هر بدن
مثل بوی عطر گل ها
مثل سبزی چمن....

ای وطن!

مثل راز شعر حافظ

مثل آواز قناری

همچو یادِ خوشترین ها

همچو باران بهاری...

ای وطنی که مثل رازی هستی که

در شعرهای حافظ وجود دارد

مثل آواز قناری زیبا هستی

مانند خوشترین خاطره‌ها در فکر و یاد من هستی

مثل باران بهاری شاداب هستی

ای وطن!

مثل غم در مرگ مادر

مثل کوه غصه‌هایی

مثل سربازان عاشق

قهرمان قصه‌هایی...

ای وطنی که مثل غم از

دست دادن در مرگ مادر هستی

مثل کوهی از غصه‌ها هستی

مثل سربازان عاشق هستی

که قهرمان قصه‌ها هستی



ای وطن!

همچو آواز بلندی

از بلندی‌های

باغ‌دشتی، باگذشتی

با وفایی همچو خاک....

ای وطن، تو مانند آواز بلند

از قله‌های پاک بلند هستی

بسیار با غرور و با گذشت هستی

و مانند خاک با وفا هستی

ای وطن!

ای وطن!

ای وطن!



واژگان تصویری



همچو رویش در بهاران
همچو بوی عطر گل ها
مثل سبزی چمن...



مثل سربازان عاشق
قهرمان قصه‌هایی...

روش تدریس

دکلمه خوانی: روشی است که در تدریس اشعار استفاده می‌شود و هدف آن آشنایی دانش‌آموزان با آهنگ و لحن شعر می‌باشد.

روش سخنرانی: معلم به طور شفاهی اطلاعات و مفاهیم مربوط به درس را بیان می‌کند و به عبارتی دیگر معنی و مفهوم ابیات را توضیح می‌دهد.

کلمات هم‌خانواده

رویش، روییدن
عشق، عاشق، معشوق
غُرور، مَغْرور

دَلیل، دَلایل
صادقانه، صداقت، صادق
جاودان، جاودانه

کلمات هم‌معنی

غُصّه = غم و ناراحتی
همچو = همانند، مثل
قِصّه‌هایی = داستان‌هایی
جان‌پناهی = مُحافِظ
راز = سِر
جاودانه = همیشگی، دائمی

وُجودَم = جانِ من
مایه‌ی = اندازه، قَدَر (در این درس به معنی باعث، عِلّت می‌باشد)
دلیل = عِلّت، باعث
صادقانه = از روی صِدّاقَت و راستی
رویش = روییدن گیاهان، رشد گیاهان

کلمات متضاد

غُصّه ≠ خوشحالی
بلندی ≠ کوتاهی
با وفایی ≠ بی وفایی
با غرور ≠ بی غرور
پاک ≠ ناپاک
غم ≠ شادی

زنده بودن ≠ مُرده بودن
زنده ماندن ≠ مُردن
صادقانه ≠ دروغین
جاودانه ≠ فانی، از بین رَوَند
با گذشتی ≠ بی گذشتی

دانش زبانی



به این عبارات توجه کنید:

♦ یارب!

♦ خدایا!

♦ ای وطن

برای خطاب کردن و گفت‌وگو با کسی از نشانه‌های ندا **(ای، یا، ا)** استفاده می‌کنیم. کلمه‌ای که هریک از این نشانه‌ها را داشته باشد، **منادا** نامیده می‌شود. گاهی منادا بدون نشانه می‌آید؛ مانند وطن، جاودان باشی و سرفراز.

دریا قلی

درس هشتم



در تاریخ، انسان‌های بسیاری بوده‌اند که همی توان و جان خود را برای رسیدن به هدف خویش فدا کرده‌اند و گاهی نجات مردمی یا آینده‌ی ملتی به هوشیاری و فداکاری و تصمیم بهنگام و جان‌فشانی به موقع یک نفر یا جمعی محدود، وابسته می‌شود. در همی جوامع بشری، فداکاری چنین انسان‌هایی را ارج می‌نهند و تلاش می‌کنند خاطره‌ی آنها را در تاریخ و ادبیات و آثار هنری خود حفظ کنند.

در داستانهای کهن ایرانی، آرش، دلاوری بود که وقتی قرار شد کمانداری ایرانی،

تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آمد، مرز ایران باشد، دلیرانه بر قلعه‌ی دماوند

برآمد و تیری در چله‌ی کمان نهاد و با پرتاب کردن آن، سرزمین

ایران را از بیگانگان رهایی بخشید و جان خود را در این راه فدا کرد.

خاطره‌ی این جان‌فشانی در راه پاسداری از میهن، هنوز در یادها

زنده است. این سرزمین در هر روزگاری، پهلوانان و نام‌آوران

بی‌شماری را در خود پرورانده است.



شهید «دریاقلی سورانی» یکی از دلاور مردان دوران دفاع مقدّس بود که در نخستین ماه‌های جنگ تحمیلی با فداکاری شگفت‌انگیز خود، مانع سقوط شهر آبادان شد.



شغل دریاقلی، اوراق فروشی بود. او در آن هنگام به همراه فرزند خردسال خود در گورستانی از اتومبیل‌های فرسوده در «کوی ذوالفقاری» در حاشیه آبادان زندگی می‌کرد.



او در یک شب تاریک، ناگهان متوجه شد که سربازان دشمن بعضی به صورتی غافلگیرکننده از رودخانهی بهمین شیر گذشته‌اند و می‌خواهند شهر محاصره شده‌ی آبادان را به اشغال کامل خود در بیاورند. دریافتی، فوراً بی سروصدا سوار بر دوچرخه شد و به راه افتاد.



دریاقلی در آن شب پاییزی نهم آبان ماه ۱۳۵۹ با همی توان و قدرت، رکاب می زد. انگار کسی در
کوشش می گفت: دریاقلی رکاب بزن، همه چیز به جوانمردی تو وابسته است. اگر کوتاهی کنی، همی شهر و دیار
نابود خواهد شد.

دریاقلی! رکاب بزن، یا علی بگو چشم انتظارِ همتِ تو، دین و میهن است

دریاقلی تندتر رکاب بزن و یا علی بگو زیرا دین و میهن منتظر سعی و کوشش توست.

فردا اگر درنگ کنی، کوچه های شهر میدان جنگِ تن به تن و تانک با تن است

اگر توقف کنی فردا تمام کوچه های شهر به میدان جنگ و حمله ی تانک های دشمن تبدیل می شود.

از راه اگر بمانی و روشن شود هوا نگیف شهر خاطره های تو، روشن است

اگر در راه بمانی و هوا روشن شود وضعیت شهر تو که خاطره های زیادی از آن داری خوب نخواهد شد.

دریاقلی! به وسعتِ دریاست نامِ تو تاریخ در تلفظِ نامِ تو آگن است

دریاقلی نام تو به پهناوری دریاست و تاریخ نمی تواند نامت را درست بیان کند.





اما دریاقلی، همچون دریایی خروشان بود، با تمام وجود تلاش می کرد از میان گشتی های دشمن و آتش خمپاره ها بگذرد و زودتر از سربازان بعثی، خود را به شهر برساند.

او توانست، کوی ذوالفقاری تا شهر آبادان را در کوتاه ترین زمان، رکاب بزند و خود را به سرعت به شهر برساند و با فریادهایش، مردم و مدافعان شهر را از نفوذ دشمن باخبر کند. مردم و مدافعان آبادان، بی درنگ به هر وسیله ای که ممکن بود در برابر دشمن به کار آید به مقابله با دشمن پرداختند و توانستند در نبردی نابرابر، که در تاریخ دفاع مقدس به نام «عملیات کوی ذوالفقاری» معروف است. نفوذ دشمن را به آبادان ناکام بگذارند و او را با تلفات بسیار و شکستی سخت به عقب برانند.





در یاقلی در همین نبرد به شدت زخمی شد و در راه انتقال به پشت چپه به شهادت رسید.
مزار این شهید دلاور در بهشت زهرا (س) در تهران قرار دارد.



بی شک اگر دریاقلی در آن شبِ سرنوشت ساز، دُچارِ ترس و تردید می شد و اگر تنها به نجات خود و خانواده اش می اندیشید یا اگر اندکی کوناهی می کرد و نمی توانست به موقع خود را به شهر برساند، خدا می دانست چه اتفاقات ناگواری می افتاد!



روش تدریس

استفاده از رسانه: نمایش فیلم زندگی دریاقلی (شب واقعه)
روش ایفای نقش
روش نمایشی: نشان دادن تصاویر و پوستره‌های مرتبط با موضوع درس (جنگ تحمیلی)

کلمات هم خانواده

آثار، اثر
توان، توانا، توانایی
ترس، ترسناک، ترس‌آور
فدا، فداکاری
دل‌آور، دلیر
خویش، خویشان، خویشاوندان
اتفاقات، اتفاق

کلمات هم معنی

دوران = زمان، وقت
مانع = جلوگیری
شگفت‌انگیز = تعجب‌آور، عجیب
اوراق فروشی = خرید و فروش وسایل دست
سقوط = افتادن
دوم و ماشین‌های خراب
خردسال = کوچک
مُحاصره شده = دورتادور چیزی را گرفتن
گورستان = قبرستان
فورا = سریع و تند
حاشیه = کناره، گوشه، اطراف
بی‌سر و صدا = ساکت
غافلگیرکننده = ناگهانی، بی‌خبر
نابود خواهد شد = از بین خواهد رفت
پروورنده است = پرورش داده است
بعثی = نیروهای ارتش عراق در زمان صدام
درنگ = صبر
همچون = مانند
خروشان = پرجنب و جوش و پرحرکت
اشغال = به زور و بدون اجازه جایی را گرفتن
پروورنده است = رشد داده است
پاسداری = نگهداری، مراقبت
بی‌شماری = زیاد، غیر قابل شمردن
نام‌آوران = افراد مشهور و معروف
نخستین = اولین

کلمات هم معنی

گشتی‌های دشمن = نیروهای دشمن که اطراف شهر می‌گشتند تا کسی وارد شهر نشود.	اَرَج می‌نهد = اَرزِش و اَحترام می‌گذارد
مُدافعان = کسانی که از شهر دفاع و مواظبت می‌کنند.	حِفْظ کند = نگه‌داری کند، مُراقِبَت می‌کند
نُفوذ = وارد شدن	فدا کرده‌اند = از بین رفتن جان و مال در راه کسی یا هدفی
نابرابر = نامساوی	مَحْدود = بسته، کوتاه، کم
مُقابله = جلوگیری	کَمانداری = تیراندازی
نَبَرْدی = جنگی	دَلیرانه = شجاعانه
ناکام = موفق نَشدن	کَهَن = قدیمی
عَقَب‌براند = عقب‌بروند، عقب‌نشینی کنند	بَر قَلَه‌ی دماوند برآمد = بالای قَلَه‌ی کوه دماوند رفت
مَزار = قبر، آرامگاه	دِلاوَر مردمی = مرد شجاع و دلیر و نَتَرَس
تَرَدید = دودلی	جوانمردی = بخشنده، بزرگ‌مرد
می‌اندیشید = فکر می‌کرد	چَلَه‌ی کَمان = تَسمه‌ای که در کمان وجود دارد و تیر به وسیله‌ی آن پرتاب می‌شود.
اندکی = کمی	نَهاد = قرارداد، گذاشت
ناگواری = دَلخَراش، فَجیع، وَحشتناک	بِیگانگان = غَریبه‌ها، ناآشناها
تَوان = نیرو، قدرت	رهایی بخشید = نجات داد
یادها = حَافِظَه، خاطره	مِیَهن = وَطَن، کشور
خویش = خود	اَلکَن = کسی که هنگام صحبت کردن نمی‌تواند کلمات را به خوبی بگوید و لُکَنَت دارد.
هَوُشیاری = با عقل و فکر	اَطفال = کودکان
بِهَنگام = به موقع	اَشراف = والاترین، شریف‌ترین
جان‌فِشانی = جان دادن در راه هدفِ مهمی، فداکاری و ایثار	اَنجَب = نجیب‌ترین، با حیاترین
جَوامِع بَشَری = جامعه‌های انسانی	مِلَل = جَمعِ مِلَّت

حُبِّ الْوَطَنِ = دوست داشتن وطن

تَلَّ = تپه، پشته‌ی خاک

درختچه = درخت کوچک

طُفُولِيَّت = کودکی

کوتاهی کنی = کم کاری کنی، کاری را به خوبی انجام ندادن

دیار = وطن، سرزمین، کشور، میهن

هِمَّت = تلاش و کوشش

جَنگِ تَن به تَن = جنگی که انسان‌ها در مقابل هم قرار می‌گیرند.

وَسْعَت = بزرگی

تَلَفُّظ = بیان کردن، گفتن

توان ≠ ناتوان

بیگانگان ≠ آشناها

بی‌سر و صدا ≠ پُر سر و صدا

دریایِ خروشان ≠ دریایِ آرام

نا برابر ≠ برابر

شبِ تاریک ≠ روز روشن

جوانمردی ≠ ناجوانمردی

بی‌درنگ ≠ با صبر و حوصله

وابسته ≠ مُسْتَقِل

سُقُوط ≠ صُعُود

آینده ≠ گذشته

کلمات متضاد

دانش زبانی



توجه به **نشانه‌های نگارشی** به خواندن بهتر و درک معنی و مفهوم متن، کمک می‌کند.

◆ منظور از نشانه‌های نگارشی به کاربردن علامت‌ها و نشانه‌هایی است که خواندن و در نتیجه، فهم مطالب را آسان می‌کند. چند نمونه از نشانه‌های پُرکاربرد عبارت است از:

۱ **نقطه (.)**: علامتی است که توقف در خواندن را نشان می‌دهد و در پایان جمله می‌آید.

۲ **ویرگول یا درنگ‌نما (،)**: نشانه‌ای برای درنگ کوتاه است که میان عبارت‌ها یا جمله‌ها و برای جدا کردن کلمه یا عبارت توضیحی یا جدا کردن اسم‌های اشخاص و ... به کار می‌رود.

۳ **دو نقطه (:)**: پیش از نقل قول مستقیم، هنگام توضیح دادن، شمردن اجزای یک چیز و هنگام معنی کردن کلمه به کار می‌رود.

۴ **علامت سؤال (?)**: در پایان جمله‌های پرسشی یا برای نشان دادن شک و تردید یا ریشخند و ... به کار می‌رود.

۵ **نشانه‌های بیان عاطفه یا تعجب (!)**: در پایان جملات تعجبی و جمله‌هایی به کار می‌رود که یکی از حالات عاطفی مثل آفرین، تأکید، افسوس، آرزو، دعا، ندا و ... در جمله باشد.

زبان آموزی



سن: ۳۵ سال

دوره‌ی زمانی زندگی:
۵۷ سال زندگی کرده است.

آثار: -----

شغل: اوراق فروش



کارها و رویداد مهم:

زمانی که سربازان بعثی از رودخانه بهمن شیر عبور کردند و خواستند شهر آبادان را اشغال کنند او با رکاب زدن در کوتاه‌ترین زمان خودش را به آبادان رساند و با فریادهایش مردم و مدافعان شهر را خبر کرد و مانع از نفوذ عراقی‌ها به آبادان شد.

ظاهر: قدبلند، موهای
فر و سیاهرفتار و احساسات: شجاع
و نترس و پرتلاشمحل زندگی: آبادان، محله‌ی
کوی ذوالفقاریزمان و محل تولد:
سال ۱۳۲۴ در شهر
چهارمحال و بختیاری

تحصیلات: --

دریا قلی سورانی مردی ۳۵ ساله بود او در اوراق فروشی در آبادان کار می‌کرد او قد بلند بود و موهای فر و سیاهی داشت. دریا قلی مردی شجاع، نترس و پرتلاش بود. او در سال ۱۳۲۴ در چهارمحال و بختیاری به دنیا آمد. او در زمان جنگ ایران و عراق، شبی که نیروهای بعثی از رودخانه‌ی بهمن شیر عبور کردند تا آبادان را کامل اشغال کنند با دوچرخه‌اش همه راه را رکاب زد تا نیروهای دفاعی را خبردار کند. شجاعت و جوانمردی دریا قلی باعث شکست دشمن و موفقیت ایرانی‌ها شد.

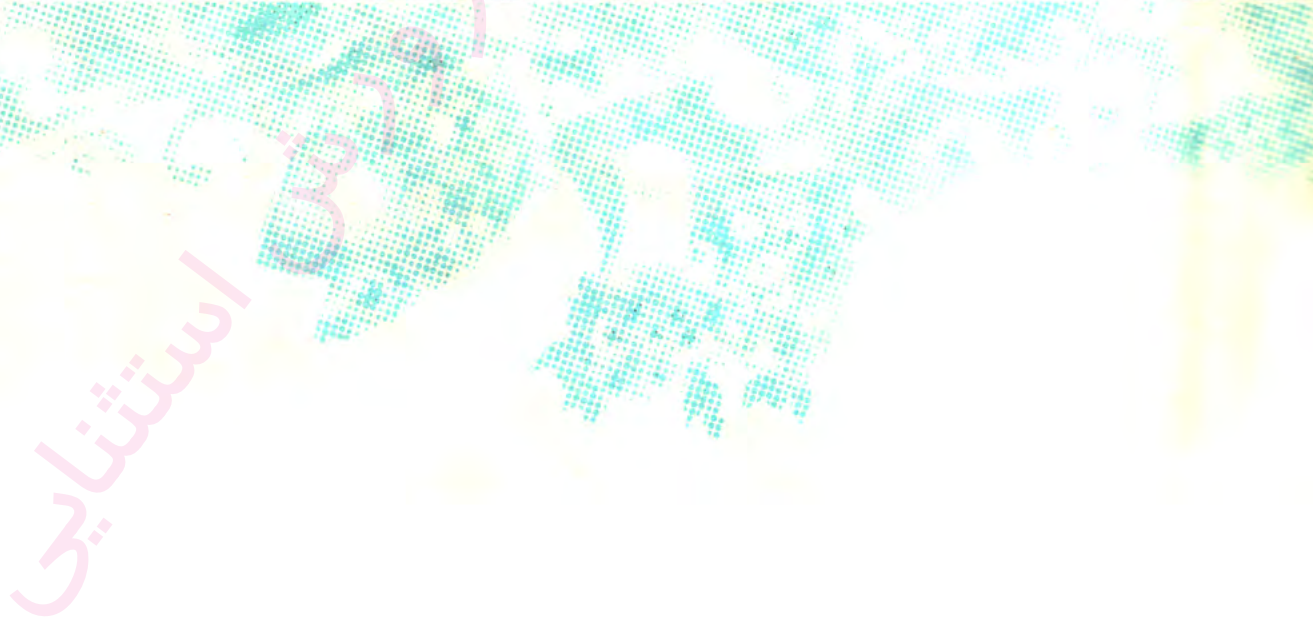
۴
فصل چهارم

آفرینش

درس نهم: رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌پرس

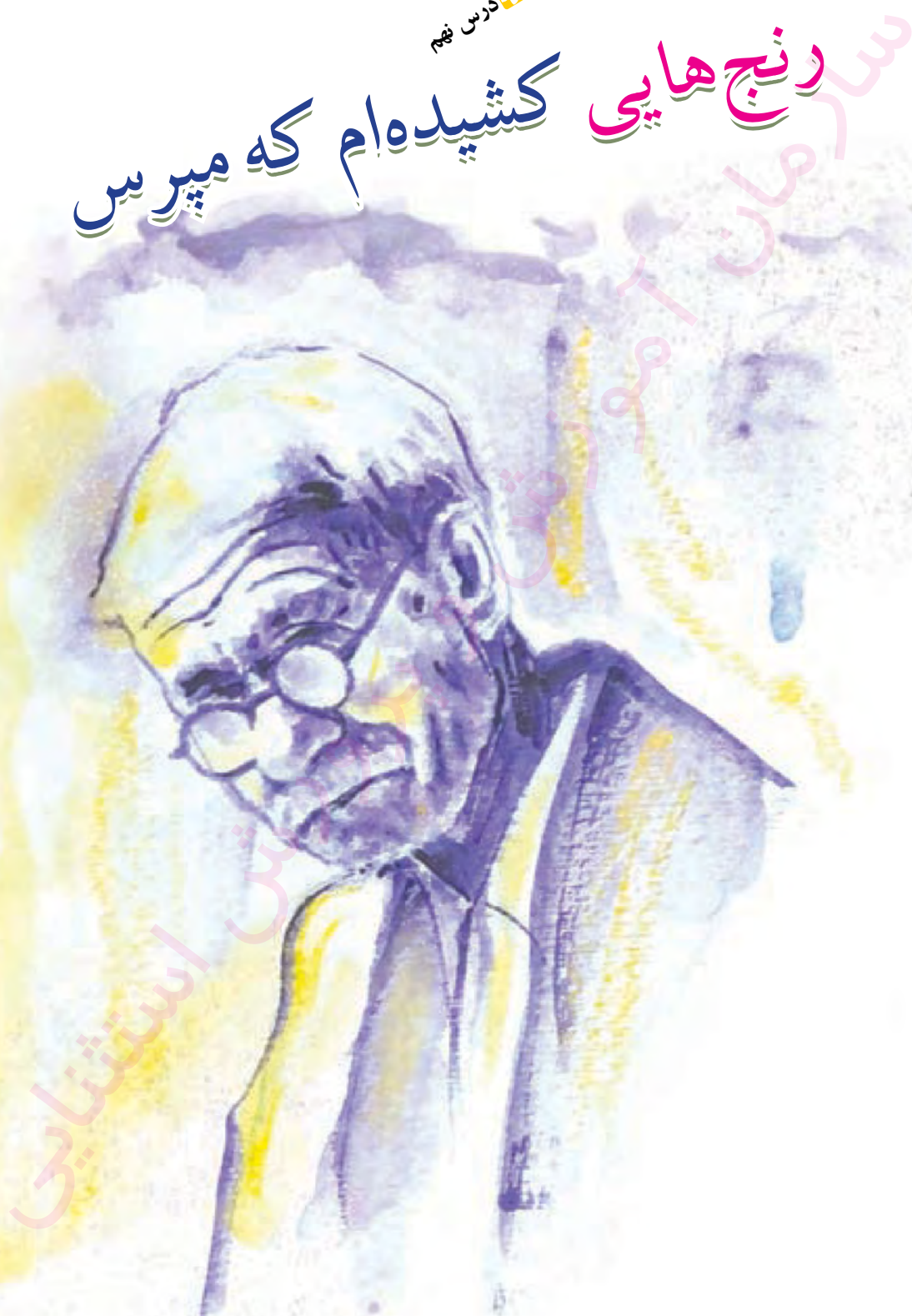
درس دهم: عطار و جلال‌الدین محمد

درس یازدهم: شهدا خورشیدند



درس نهم

رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌رس



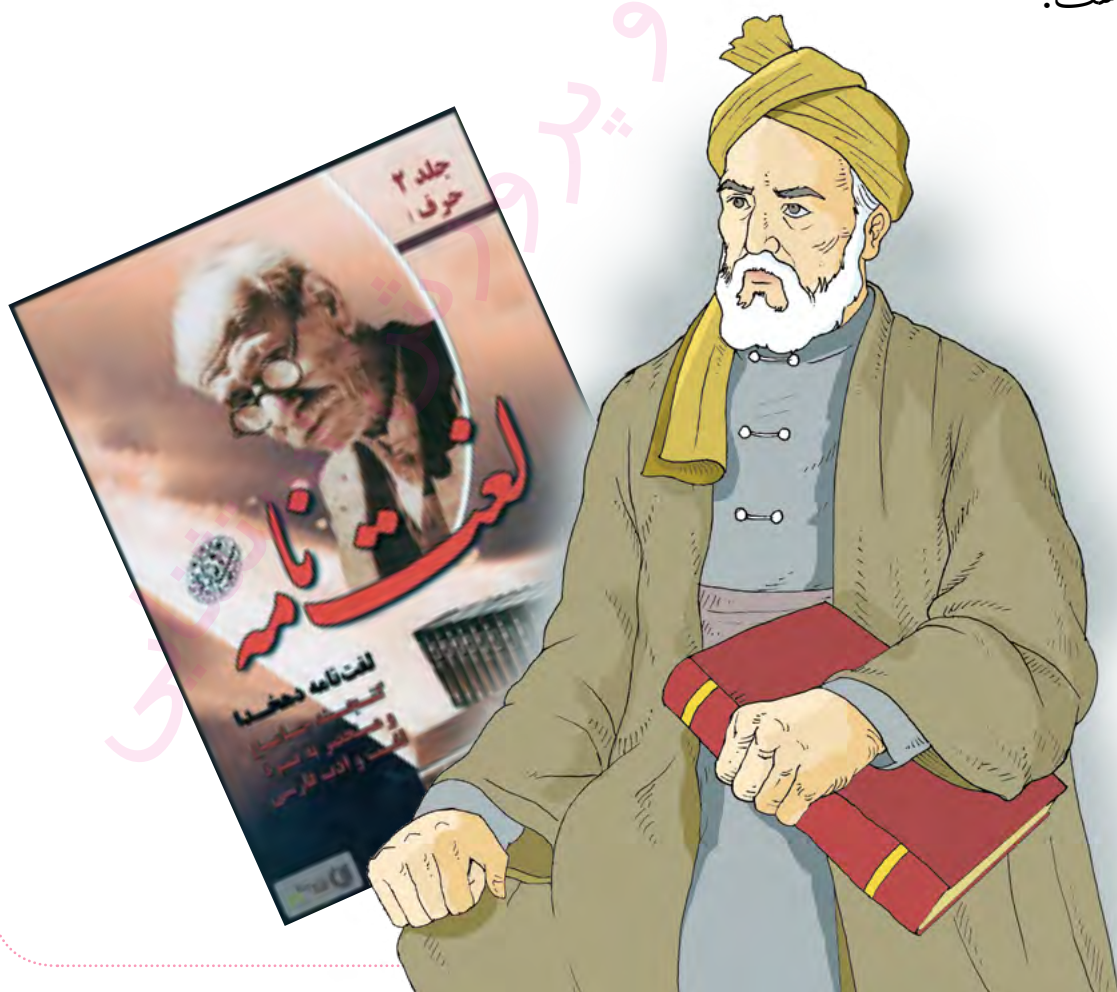


علی اکبر دهمدادر سال ۱۲۵۷ هجری شمسی در تهران به دنیا آمد. او خود را این گونه معرفی می‌کند: «پدر من خان باباخان است که سپاهی بوده و از شمشیرها و چند عدد نیزه و خنجر و پیراهنی که آیات قرآنی در پشت و روی آن نوشته شده، برجای مانده است. پدر من، دار و ندار خود را در قزوین فروخت و به تهران آمد.

من در نه سالگی، پدرم را از دست دادم و مادرم تربیت مرا به عهده گرفت. من، علوم قدیم را از استادان مختلف فرا گرفتم. معلمین من شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ هادی نجم آبادی بودند و من هر چه دارم بر اثر تعلیم این دو بزرگ مرد است.»
دهمخدا در همان زمان به فرا گرفتن زبان فرانسوی پرداخت و معلومات خویش را تکمیل کرد.



لغتنامه، مفصل‌ترین کتاب لغت در زبان فارسی است. دهخدا برای تألیف این کتاب، نزدیک چهل سال کوشش کرد و در این مدت، حدود صد نفر با وی همکاری داشته‌اند. لغتنامه، مهم‌ترین و اساسی‌ترین اثر دهخدا است و بیشتر شهرت دهخدا به خاطر همین اثر اوست. بنا به باور بسیاری، چنین کار بزرگ و عظیمی را برای زبان فارسی به غیر از دهخدا، تنها فردوسی انجام داده بود. امروز در ایران به هر کتابخانه‌ای که برویم از تعداد مراجعه‌کنندگانی که در جست‌وجوی لغتنامه‌ی دهخدا هستند، می‌توانیم ارزش و اهمیت این کتاب را درک کنیم. تقریباً همه‌ی لغات فارسی و نام شهرها و روستاها و کلمات علمی و اشخاص بزرگ و حتی لغات عربی را می‌توان در لغتنامه‌ی دهخدا یافت. در جلوی هر کلمه‌ای، معنا، موارد کاربرد، طرز تلفظ صحیح، همراه با اشعار و اطلاعات دیگر آمده است. لغتنامه‌ی دهخدا در واقع یک دایره المعارف است.

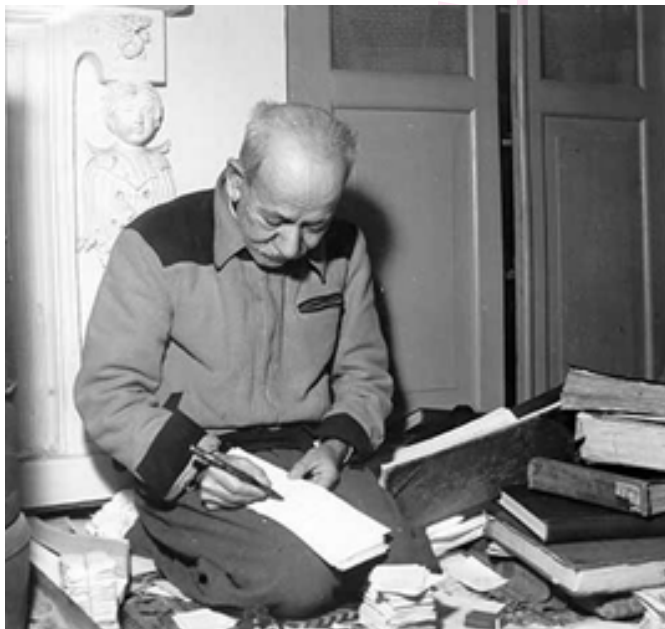


دهخدا برای نوشتن این لغتنامه، شب و روز به مطالعه و جمع‌آوری اطلاعات مشغول بود. آن‌طور که نوشته‌اند، وی چند میلیون یادداشت از روی متون معتبرِ استادان شعر و نثر فارسی و عربی، لغتنامه‌های چاپی و خطی، کتاب‌های تاریخ و جغرافیا، طب، ریاضی و علوم دیگر فراهم آورده بود. به گفته‌ی خود او و نزدیکانش، هیچ روزی از کار تحقیق و یادداشت برداری برای لغتنامه، غفلت نکرد مگر دو روز به خاطر درگذشت مادرش و دو روز به خاطر بیماری سختی که دچار شد.



عَلَّامه دَهخدا در یکی از یادداشت‌های پُرآکنده‌اش برای لغتنامه، می‌نویسد: «همه‌ی لغات فارسی زبانان تاکنون در جایی جمع‌آوری نشده، هزاران لغت فارسی و غیرفارسی به کار می‌رود که تاکنون کسی آنها را گرد نیآورده و اگر گرد آورده به چاپ نرسانده است. ما بسیاری از این لغات را به تدریج از حافظه، نقل و سپس آنها را الفبایی کرده‌ایم... و این کار بی‌هیچ تاخیر و درنگی، بیرون از بیماری چند روزه و دو روز رحلت مادرم رحمه‌الله علیها که این شغل تعطیل شد، ادامه یافت و می‌توانم گفت که بسیار شب‌ها نیز در خواب و در بیداری در این کار بودم. چه بارها که در شب از بستر بر می‌خاستم و چراغ روشن می‌کردم و چیز می‌نوشتیم. مرا هیچ چیز جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین ستمکار مغربی به تحمّل این رنج سنگین و انداخت؛ چه برای نان، همه‌ی راه‌ها به روی من باز بود و نام را نیز چون جاودانی نمی‌دیدم، پائیند آن نبودم».

در میان دانشمندان معاصر ایران، باید عَلَّامه دَهخدا را بزرگ‌مرد فرهنگ ایران دانست. او



سرشار از عشق به فرهنگ و وطن بود و نامی بلند در میان دانشمندان ایرانی داشت و آثار باارزشی از خود به یادگار گذاشته است.

غروب روز دوشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی بود. رنج و زحمت سال‌ها مطالعه، تحقیق و جست‌وجو، سرانجام بیماری، دهمدا را از پای درآورده بود. هزاران جلد کتاب، که در مدت چهل و هشت سال با او سخن‌ها گفته بودند، اینک همه خاموش نشسته و استادپیر را تماشا می‌کردند. در این هنگام، دو شاگرد، همکار صمیمی و مهربانش، محمد معین و سید جعفر شهیدی به دیدار وی آمدند. لحظاتی چند با سکوت، سپری شد. استادپیر، هر چند لحظه یک بار به حالت سُستی و ضعف در می‌آمد و چشمانش را فرومی‌بست و باز به حال عادی بر می‌گشت. در یکی از این لحظات، دهمدا سکوت را شکست و گفت: «که می‌رس».

باز برای چند لحظه، همه ساکت شدند و دهمدا بار دیگر گفت: «که می‌رس».

در این هنگام، محمد معین پرسید: «منظورِ تان شعرِ حافظ است؟»

دهمدا جواب داد: «بله».



معین گفت: «استاد، می خواهید برایتان بخوانم؟»

دهخدا گفت: «بله».

آنگاه، معین، دیوان حافظ را برداشت و چنین خواند:

دردِ عشقی کشیده‌ام که مِرس زهرِ هجری چشیده‌ام که مِرس

درد و سختی که از عشق تحمل کرده‌ام و تلخی که از جدایی کشیده‌ام که قابل گفتن نیست.

گشته‌ام در جهان و آخرِ کار دلبری برگزیده‌ام که مِرس

تمام دنیا را جست‌وجو کرده‌ام و سرانجام دلبری انتخاب کرده‌ام که قابل گفتن نیست

بی تو در کُلبه‌ی گدایی خویش رنج‌هایی کشیده‌ام که مِرس

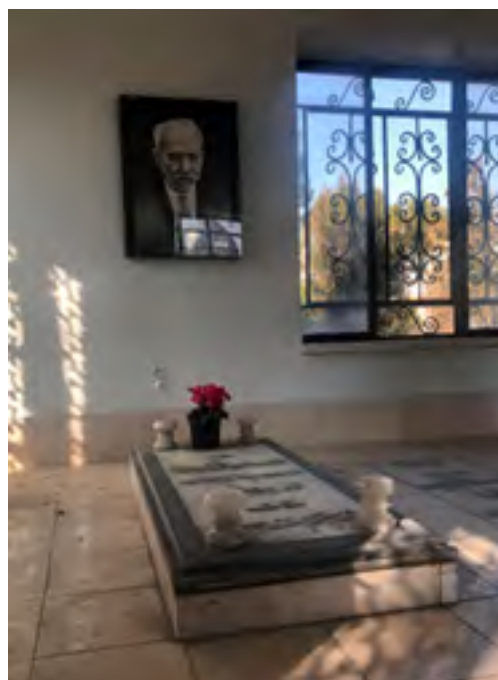
بدون تو در گوشه‌ی خلوت خودم رنج‌هایی را تحمل کرده‌ام که قابل گفتن نیست.

هچو حافظ، غریب در ره عشق به مقامی رسیده‌ام که مِرس

مانند حافظ غریبانه در راه عشق به مقام و جایگاهی رسیده‌ام که قابل گفتن نیست.

آن‌کی پس از آن، دهخدا بیهوش شد و روز بعد به دیدار پروردگارش رفت. آرامگاه او در شهر ری (ابن بابویه)

قرار دارد.



واژگان تصویری



سید جعفر شهیدی



محمد معین



حافظ



دیوان حافظ

روش تدریس

استفاده از رسانه: نمایش فیلم زندگی دهخدا
روش ایفای نقش
روش نمایشی: نشان دادن تصاویر و پوسترهای مرتبط با موضوع درس و نمایش کتاب‌های دهخدا (لغتنامه) و نحوه استفاده از آن

کلمات هم خانواده

اَشعار، شاعر، شاعر	اَهَمِّیت، مهم
اَطِّلاعات، اَطِّلاع، مُطَّلِع، اَطِّلاعیه	سِلَّاح، اسلحه، مُسَلِّح
حافظیه، حفظ، حِفْظات	مَعْلَم، معلّمین، تَعْلیم، علم، علوم، مَعْلومات
مَظْلومِیت، مظلوم، ظالم، ظالمین	اشخاص، شخص، شخصی
	لُغات، لغت، لغتنامه

کلمات هم معنی

اَشخاص = شخص‌ها، افراد، آدم‌ها	نَثر = مَتَنِ ادَبی، نوشته‌ی ادبی
طرز = رَوش، راه	مُتون = مَتَن‌ها، نوشته‌ها
اَشعرا = شعرها	وِی = او
تَلَفُّظ = گفتن، بیان کردن	تَکْمیل کرد غَرِیب = ناآشنا
اَطِّلاعات = خبرها	رَنج = سختی
سُستی = ضَعْف و ناتوانی	هِجری شَمسی = آغاز سال خورشیدی، اولین روز بهار می‌باشد.
پایبند = وابسته، گرفتار، دربند (اسیر)	این گونه = این‌طور
سِپَری شد = گُذشت	سِپاهی بود = در آرتش خِدْمَت می‌کرد
برگزیده‌ام = انتخاب کرده‌ام	دار و نَدار = همه‌ی پول و ثروت
کُلبه = خانه‌ایی که از چوب ساخته شده است.	در گُذشت = مُرد
هِجری = دوری	حُجره = اتاق‌هایی در مدرسه‌های قدیم
دِلِبری = کسی که دوستش داریم	فراگرفتم = یاد گرفتم
دایرةُ المَعارِف = کتابی که در مورد همه چیز به ما اِطِّلاع می‌دهد.	تعلیم = یاد دادن، یاد دهی، آموزش

کلمات هم معنی

خان بابا خان = خان بزرگ، گدخدا، مرد بزرگ یک خانواده

معلومات = دانش، علم

مُعْتَبَر = مهم و معروف

اوست = او است

بنا به باور = به نظر، به عقیده

عظیمی = بزرگی

مُراجِعَه کُنندگانی = کسانی که به جایی می‌روند

تَقْرِیباً = نزدیک به، تا حدودی

لُغات = کلمات، کلمه‌ها

کلمات مخالف

مُعاصِر ≠ قدیمی

سُکُوت ≠ سر و صدا

ضَعَف ≠ قُدْرَت

پراکنده ≠ جمع آوری شده

به تدریج ≠ ناگهانی، به شدت

رَحَلَت ≠ تَوَلَّد، به دنیا آمدن

در مُقَابِل ≠ پشت سر

دارا ≠ نَدار

مَشْرِق ≠ مَغْرِب

با اَرزِشی ≠ بی‌ارزشی

سستی ≠ قوی

گِرد نیاورده ≠ گِرد آورده

تأخیر ≠ عجله کردن

مَظْلُوم ≠ ظالِم

جاودانی ≠ نابود شدنی

واژه آموزی



تا کنون راه‌های مختلفی برای ساختن کلمه در زبان فارسی، فرا گرفته‌اید. یکی دیگر از **راه‌های ساختن کلمه‌ی جدید**، افزودن واژه‌ی «نامه» به پایان کلمه‌ی نخست است.

واژه	«نامه»	واژه‌ی جدید
روز	+ نامه =	روزنامه
کار	+ نامه =	کارنامه
دعوت	+ نامه =	دعوت نامه
زیارت	+ نامه =	زیارت نامه

زبان آموزی



دوره‌ی زمانی زندگی:

در دوره معاصر (زمان حال) ۷۷ سال زندگی کرد.

کارها و رویداد مهم:

نوشتن لغت نامه دهخدا

سن: ۷۷ سال

شغل: نویسنده و شاعر

ظاهر: مردی کوتاه قد
با موهای کمپشت

رفتار و احساسات:
شجاع - صلح دوست -
اصلاح طلب

محل زندگی: تهران

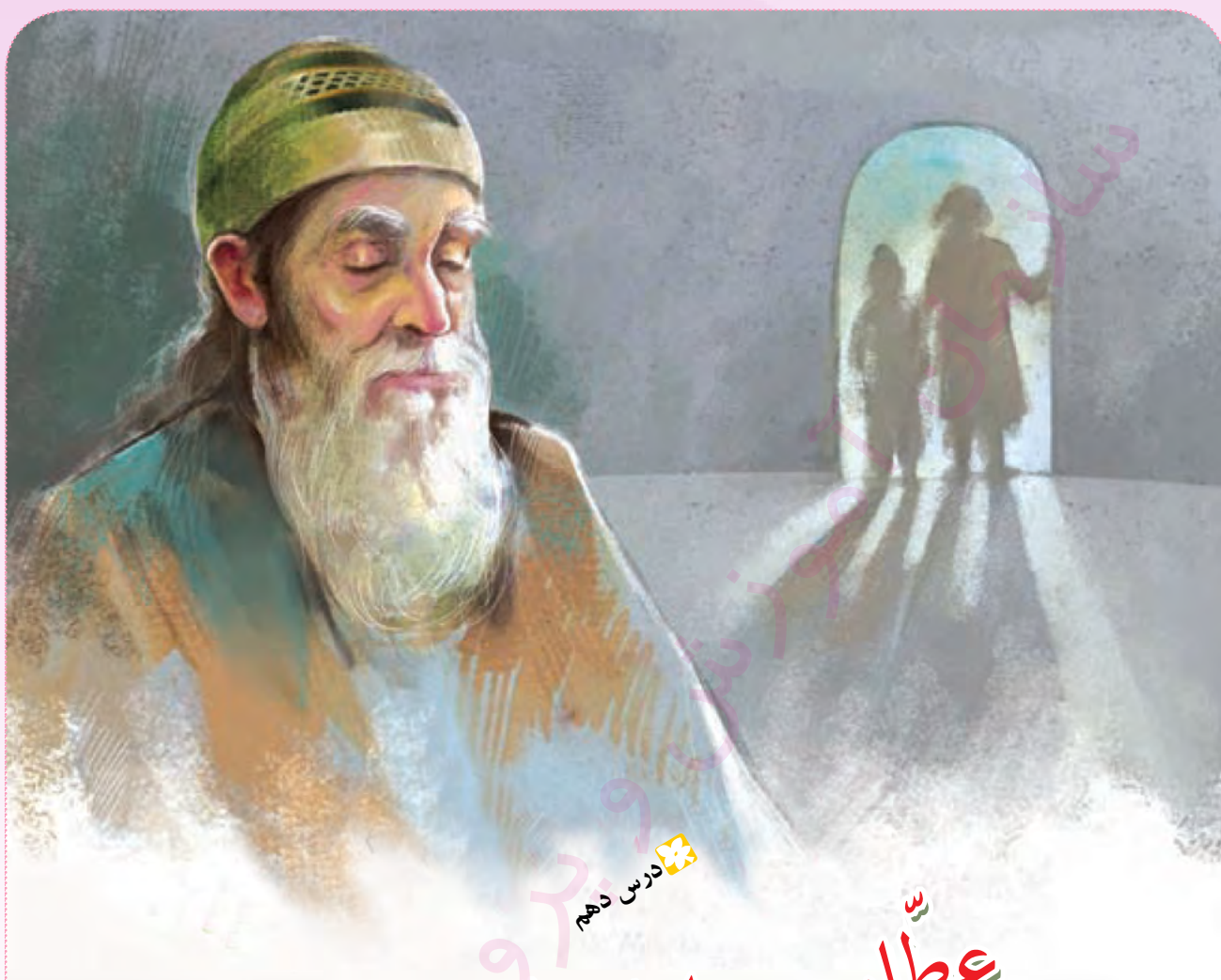
زمان و محل تولد:
سال ۱۲۵۷ - تهران

آثار: لغت نامه دهخدا، امثال و حکم

تحصیلات: تحصیلات قدیمی
داشتند و بعد به مدرسه علوم
سیاسی رفته



علی اکبر دهخدا نویسنده و شاعر ایرانی بود. او مردی کوتاه قد با موهای کمپشت بود و شجاع، صلح دوست و اصلاح طلب بود در سال ۱۲۵۷ در تهران به دنیا آمد و ۷۷ سال در دوره‌ی معاصر زندگی کرد تحصیلات قدیمی داشت و بعد به مدرسه علوم سیاسی رفت او کتاب لغت نامه را نوشت. از آثار دیگری که او نوشته می‌توان امثال و حکم را نام برد.



درس دهم

عطار و جلال الدین محمد

محمد حسابی خسته شده بود. پدرش «بهاء الدین» گفته بود به نیشابور که برسیم، چند روز می مانیم. در طول راه، همه از زیبایی نیشابور و آب و هوای دلپذیرش سخن می گفتند. این نخستین سفر طولانی او بود. تا به حال، این همه راه نرفته بود. سفر برای بچه هایی به سن او همچنان انگیز است؛ اما این سفر، فرق می کرد؛ چون پدرش گفته بود: «به زیارت خانه ی خدا می رویم و شاید دیگر به خانه برنگردیم».

محمد دلش برای کوچه‌های سمرقند تنگ می‌شد؛ برای مدرسه‌اش، برای دوستانش، کوچه
و مسجد هایش، برای بلخ که زادگاهش بود، دلتنگ می‌شد. نازه از دروازه‌های نیشابور وارد
شهر شده بودند که صدای اذان، بلند شد.



تا عصر، خواب بود. وقتی بیدار شد، نماز عصرش را خواند و نزد پدرش رفت، پدرش مهمان داشت. در تمام شهرهای سر راه، پدرش را تقریباً می شناختند. روزهای اول از این موضوع خیلی تعجب می کرد؛ اما حالا دیگر برایش عادی بود. هر دانشمندی که خبر آمدن آنها را می شنید، خودش را به کاروان سرامی رساند. این دیدارها برای محمد، جالب بود. با دانشمندان زیادی آشنایی شد و چیزهای زیادی از آنها یاد می گرفت. آنهایی که به دیدار پدرش می آمدند، همه دانشمند و معلم بودند. فرصت خیلی خوبی برای آموختن بود.



محمد وارد اتاق شد، سلام کرد و در گوشه‌ای، دو زانو نشست. بهاء‌الدین، رو به مهمان کرد و گفت: «شیخ عطار! پسر من است؛ محمد.»
محمد، نام عطار را قبلاً شنیده بود.
حتماً خودش بود؛ دانشمند بزرگ، عطار نیشابوری. چند بیت از شعرهایش را هم قبلاً از پدر شنیده و حفظ کرده بود.



همان، محمد را به نزد خود صدا زد: « جوان برخیز و نزدیکتر بیا. » محمد که آمد، دستی بر سرش کشید.

— ماشاء الله. خدا نکلش دارد.

بعد به محمد رو کرد و پرسید: « از دانش چه خواندی و با خود چه داری؟ »

محمد گفت: « جز اندکی ننی دانم و حرفی ندارم که بگویم. »

شیخ لجنندی زد و گفت: « همی ما جز اندکی ننی دانیم. »

آفتاب در حال غروب بود. عطار می خواست برود. از دیدن این پدر و پسر، خیلی خوشحال بود. از کتاب هایی که با خود آورده بود، یکی را برداشت، بالای صفحه ی اول، چیزی نوشت و آن را به محمد داد. محمد، کتاب را گرفت، گاهی کرد و از این هدیه ی شیخ، بسیار خوشحال



شد و تشکر کرد؛ نسخه‌ای از کتاب «اسرارنامه‌ی» عطار بود.
 پدر برای بدرقی مهمان رفت. محمد همان جا نشست و مشغول خواندن آن
 کتاب شد. او آن چنان سرگرم خواندن شد که نشنید شیخ هنگام رفتن به پدرش گفته
 بود: «مراقب محمد باش. به خواست خدا آینده‌ی درخشانی خواهد داشت. او به
 مقام بزرگی خواهد رسید».



واژگان تصویری



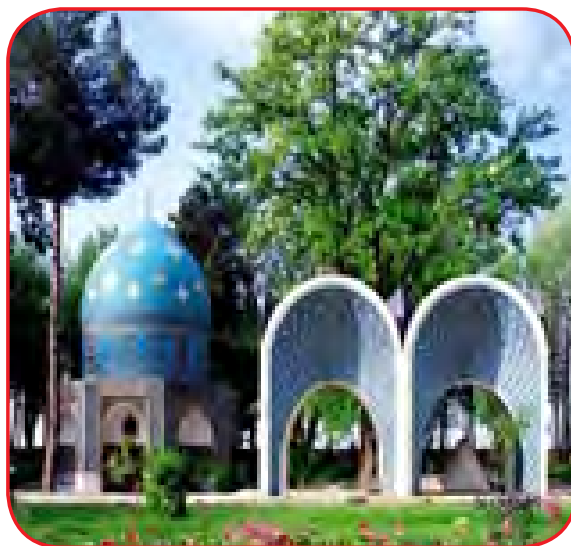
مولانا



عطار نیشابوری



سمرقند محمد معین



مقبره عطار در نیشابور



اسرار نامه کتاب عطار نیشابوری



سمرقند

روش تدریس

استفاده از رسانه: استفاده از رسانه: نمایش فیلم زندگی دانشمندان قدیمی ایران
روش نمایشی: نشان دادن تصاویر و پوسترهای و کتاب ها و آثار بزرگان ایران
روش ایفای نقش: اجرای نمایش با توجه به محتوای درس

کلمات هم خانواده

عادی، عادت
درخشانی، درخشان، درخشنده، درخشیدن
می مانیم، ماندن، مانده، ماندگار
هیجان انگیز، هیجان زده، هیجانی، مهیج

کلمات هم معنی

خدا نگهش دارد = خدا مواظبش باشد، خدا حفظش کند
با خود چه داری = چه چیزهایی یاد گرفتی و می دانی
اندکی = کمی
جزء = قسمتی، بخشی
نسخه ای از کتاب = یک جلد از کتاب
بدرقه = خوش آمدگویی
بلخ = از شهرهای مهم خراسان قدیم
برخیز = بلند شو
دو زانو نشست = با ادب نشست
مقام = جایگاه
عادی = معمولی
درخشانی = روشنی

حسابی خسته شده بود = خیلی خسته شده بود
سخن می گفتند = حرف می زدند
سمرقند = یک شهر در کشور ازبکستان
فرق می کرد = تفاوت داشت، متفاوت بود
زادگاهش = محل به دنیا آمدن او (منظور محل به دنیا آمدن جلال است).
نزد = پیش
کاروان سرا = جایی که کاروان ها در گذشته، وسط راه در آنجا استراحت می کردند.
آموختن = یاد گرفتن
فرصت = زمان کافی
ماشاءاله = آنچه خدا خواسته (در موقع تحسین و تعجب و برای دفع چشم بد این عبارت عربی و اسلامی گفته می شود).

کلمات مخالف

طولانی ≠ کوتاه
برخیز ≠ بشین
اندکی ≠ زیادی
برنگردیم ≠ برگردیم
بیا ≠ نیا
غروب ≠ طلوع

دانش ادبی



۱ یکی از کتاب‌های با ارزش مولانا جلال‌الدین «مثنوی معنوی» نام دارد.

شعر از نظر قالب، انواع گوناگونی دارد؛ مانند غزل، قصیده، مثنوی و

۲ **مثنوی** به شعری گفته می‌شود که در آن، دو مصراع هر بیت، هم قافیه هستند.

عناصر داستان

جلال الدین محمد - پدر محمد - عطار	شخصیت(های) اصلی داستان:
زمان های قدیم	زمان داستان:
نیشابور	مکان داستان:
جلال الدین محمد به همراه پدرش به شهر نیشابور سفر کردند.	کار شخصیت(های) اصلی داستان:

مسئله داستان: همیشه دانشمندان در شهرهای مختلف به دیدن پدر جلال الدین می آمدند تا از او علم و دانش یاد بگیرند.

حل مسئله: یک روز عطار نیشابوری که یکی از دانشمندان نیشابوری بود به ملاقات پدر محمد آمد .

آخر داستان: در پایان وقتی عطار می خواست برود نسخه ای از کتابش به نام اسرارنامه را به محمد داد و به پدرش گفت: مراقب محمد باش. به خواست خدا، آینده روشنی خواهد داشت و به مقام بزرگی می رسد.

جلال الدین محمد که در زمان های قدیم زندگی می کرد با پدرش از بلخ که محل تولدش بود به نیشابور سفر کرد. دانشمندان شهر برای یاد گرفتن علم و دانش پیش پدر جلال الدین که اسمش بهالدین بود می آمدند. یک روز عطار نیشابوری که یکی از دانشمندان نیشابور بود به دیدن پدر محمد آمد موقع رفتن نسخه ای از کتابش به نام اسرارنامه را به محمد داد و به پدرش گفت: مراقب محمد باش. به خواست خدا، آینده روشنی خواهد داشت و به مقام بزرگی می رسد.

درس یازدهم

شهید اخور شیدند

ساعت انشا بود

زنگ انشا بود

و چنین گفت معلم با ما:

معلم به بچه‌ها گفت:

«بچه‌ها گوش کنید

به حرف من گوش کنید

نظر ما این است شهدا خورشیدند»

به نظر من شهیدان مثل خورشید نورانی و

درخشان هستند.

مرتضی گفت: «شهید چون شقایق، سرخ است.»

مرتضی پاسخ داد: شهید مثل گل شقایق قرمز رنگ، در خون خود افتاده است.

دانش آموزی گفت:

دانش آموز دیگری جواب داد:

«چون چراغی است که در خانه‌ی مامی سوزد.»

شهید مثل چراغ نورانی است که خودش می‌سوزد و

با از خودگذشتگی به دیگران نور و روشنی می‌بخشد و

راه دُرست را نشان می‌دهد.



و کسی دیگر گفت: «شهید داستانی است پُر حادّثه و زیبایی.»

دانش‌آموز دیگری گفت: شهید مانند داستان زیبایی است که در آن اتفاق جالبی می‌افتد.

مُصطفی گفت: «شهید مثل یک نمره‌ی بیست

مصطفی پاسخ داد: شهید مانند نمره‌ی بیستی است

داخلِ دِشَرِ قلبِ من و تو می‌ماند.»

که یاد و خاطره‌ی زیبا را در دل و جان ما قرار می‌دهد.

سلمان هراتی



روش تدریس

دکلمه خوانی: روشی است که در تدریس اشعار استفاده می‌شود و هدف آن آشنایی دانش‌آموزان با آهنگ و لحن شعر می‌باشد.

روش سخنرانی: معلم به طور شفاهی اطلاعات و مفاهیم مربوط به درس را بیان می‌کند و به عبارتی دیگر معنی و مفهوم ابیات را توضیح می‌دهد.

روش ایفای نقش: اجرای نمایش محتوای درس

کلمات هم خانواده

حادثه، حوادث
شُهدا، شهید، شهادت، مشهد

کلمات هم معنی

حادثه = اتفاق، رویداد، آن چه که ناگهان بوجود می‌آید.
سُرخ = قرمز
نَظَر = عَقیده، رأی، خواسته
شُهدا = جمع شهید، شهیدان، شهیدها
شقایق = نام یک گل که شبیه گل لاله است.

کلمات مخالف

زیبایی ≠ زشتی
داخل ≠ خارج
پُر ≠ خالی

دانش ادبی



● «شهید چون شقایق، سرخ است»

● «شهید داستانی است پر از حادثه و زیبایی»

شاعر در جمله‌ی نخستین، شهید را به گل شقایق و در جمله‌ی دوم به داستان زیبا و پرماجرا مانند کرده است. مانند کردن کسی یا چیزی به کسی یا چیز دیگر را «**تشبیه**» می‌گویند. **تشبیه** یکی از ابزارهایی است که نوشته را زیبا و گیرا و اثرگذارتر می‌کند و ذهن را به پویایی و آفرینش نزدیک می‌سازد.

✿ درس دوازدهم: دوستی / مشاوره

✿ درس سیزدهم: آزاد

✿ درس چهاردهم: راز زندگی

۵
فصل پنجم

آفرینش

سازمان آمل

پیش از این

استثنایی



درس دوازدهم

دوستی

بدان، ای پسر که مردمان تا زنده‌اند از دوستان ناگزیرند که مرد اگر بی‌برادر باشد به که بی‌دوست؛ از آنکه حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر. گفت: برادر نیز، دوست به ای فرزندم بدان تا زمانی که انسان زنده است مجبور است دوستانی داشته باشد که اگر انسان برادر (اقوام و فامیل) نداشته باشد بهتر از این است که هیچ دوستی نداشته باشد. به این دلیل که از دانشمندی پرسیدند که دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: اگر با انسان دوست هم باشد خیلی بهتر است.

پس به کارِ دوستِ اندیشه‌کن و دوستیِ ایشان به مردمی و احسان، تازه‌دار و
چون دوستِ نوگیری، پشتِ برِ دوستانِ کهن، مکن.

پس به کارهایِ دوستانِ فکر کن و دوستیِ خود را با انسانیت و نیکی کردن حفظ
کن و زمانی که دوستِ جدیدی پیدا کردی دوستانِ قدیمی را فراموش نکن.



دوست، همی طلب و دوستانِ کهن را بر جای همی دار تا همیشه بسیار دوست داشته باشی و دیگر با مردمانیکه با تو به راه دوستی روند و «نیم دوست» باشند، نیکویی و سازگاری کن و در هر نیک و بد به ایشان مُشفق باش تا چون از تو مردمی بینند، دوست یکیل شوند.

همیشه در حال پیدا کردن دوست باش و دوستان قدیمی را نیز برای خود نگاه دار تا همیشه دوستان زیادی داشته باشی و همچنین با کسی که دوستی کمی داری هم با خوبی رفتار کن و در حوادث خوب و بد با آنها مهربان باش زیرا زمانی که این رفتارها را از تو می بینند دوست صمیمی و واقعی تو می گردند.

عنصر المعالی کیکاووس، قابوس نامه

مشاوره

مشاورت کردن در کارها از قوی رایی مردم باشد و از تمام عقلی و پیش بینی؛

مشورت در کارها نشانه‌ی هوشمندی، دانایی و آینده‌نگری انسان است.

چه هر کس را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند؛ یکی بیشتر و یکی کمتر

چون هر کسی دانشی دارد و چیزی می‌داند، بعضی بیشتر و بعضی کمتر می‌دانند.



و یکی دانشی دارد و هرگز کار نبسته است و نیازموده و یکی همان دانش داند و کار بسته است و آزموده؛

بعضی‌ها دانشی دارند و هرگز از آن دانش استفاده نکردند و امتحان نکرده‌اند و بعضی دانش و علم دارند و از آن استفاده کرده‌اند و آن را امتحان کرده‌اند.

مثلاً این، چنان باشد که یکی باشد که بسیار سفرها کرده باشد و جهان بسیار دیده و سرد و گرم چشیده و در میان کارها بوده با آن کس برابر نتوان کرد که هرگز سفر نکرده باشد و ولایت‌ها ندیده و از این رو، گفته‌اند: «تدبیر با دانایان و پیران و جهان‌دیدگان باید کرد».

مثلاً آن کسی که سفرهای زیادی رفته و دنیا را دیده و تجربه‌های بسیاری به دست آورده و کارهای بسیاری انجام داده با کسی که هرگز سفر نرفته و شهرهای مختلف را ندیده یکسان و برابر نیست. به همین دلیل گفته‌اند: باید برای انجام کارها با عاقلان و کهنسالان و افراد با تجربه مشورت کرد.

و نیز یکی را خاطر تیزتر باشد و در کارها زودتر تواند دید و یکی کند فم باشد و تدبیر ده‌تنه چون زور ده‌مرده باشد.

و همچنین یکی هوش بیشتری دارد و نتیجه کارها را زودتر می‌تواند پیش‌بینی

کند و یکی هوش کمتری دارد و دیرتر می‌فهمد همانطور که زور ده نفر از زور یک نفر بیشتر است فکر و اندیشه ده نفر هم از فکر و اندیشه یک نفر بهتر است.

همه‌ی جهانیان مُتَّفِقِ آن‌د که هیچ آفریده، داناتر از پیامبر (ص) نبوده است و با این همه فَضیلت و مُعْجَزات که او را بُود، خدای (تعالی) او را می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یا مُحَمَّد چون کاری کنی و یا مُمی تو را پیش آید با یاران خویش تدبیر کن.

همه‌ی جهانیان به این عقیده دارند که هیچ آفریده‌ای در دنیا داناتر و عاقل‌تر از پیامبر (ص) نبوده است و با این همه دانایی و معجزه‌هایی که پیامبر داشت خدای بلند مرتبه و بزرگ به او می‌فرماید: در کارها با دیگران مشورت کن ای مُحَمَّد زمانی که می‌خواهی کاری انجام بدهی و یا موضوع مهمی پیش آمد با یاران خود مشورت کن.

مشورت ناکردن در کارها، ضعیف‌رایی باشد و هیچ شغلی بی‌مشورت، نیکو نیاید.

مشورت نکردن در کارها نشانه‌ی بی‌عقلی است و هیچ کاری بدون مشورت به خوبی انجام نمی‌شود.

خواجه نظام الملک توسی، سیاست‌نامه

روش تدریس

روش پیش‌سازمانده: معلم با توجه به آموخته‌های قبلی دانش‌آموزان با آنها درباره دوستی و مشورت صحبت می‌کند و زمینه را برای یادگیری مفاهیم جدید درس آماده می‌کند.

کلمات هم‌خانواده

مشاورت، مشورت، شورا

ولایت، ولی، والی
فهم، فهمیدن
نیکویی، نیکوکار، نیکو

کلمات هم‌معنی

تدبیر کن = فکر کن، اندیشه کن
ضعیف رأی = کسی که فکر ضعیف و کوچکی دارد، کسی که زود تصمیم و نظرش را عوض می‌کند.
تعالی = برتری، بلندی، پیشرفت
ناگزیرند = ناچارند، مجبورند
بی برادر = برادر نداشتن
بی دوست = دوستی نداشتن
اندیشه کن = فکر کن
تازه دار = حفظ کن
همی طلب = انتخاب کن، بگیر، درخواست کن
همی دار = نگه دار
سازگاری = سازش
مُشَفِّق = مهربان، دلسوز

آزموده = امتحان کرده
مَثَل = مثال
در میان کارها بوده = کارهای زیادی انجام داده
تدبیر = فکر کردن، چاره اندیشی
جهان دیده = باتجربه
خاطر = اندیشه، فکر
کُنْد فَهْم = کم توان ذهنی
تدبیر ده تنه چون زور ده مرد باشد = فکر و تصمیمی که ده مرد با دانش و علم می‌گیرند مانند زور بازوی ده مرد قوی و نیرومند است.
مُتَّفِقِ اند = مُتَّحِدِ اند، هم نظر هستند
فَضِیْلَت = برتری
وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ = در کارها مشورت کنید

کلمات هم معنی

یکدل = صمیمی
 نیک = خوبی
 احسان = نیکی کردن، خوبی کردن
 حکیمی = دانشمند، عالم
 به = بهتر
 ناگزیرند = ناچارند، مجبورند
 کهن = قدیمی
 با تو نیم دوست باشد = با تو کمی دوست باشد.
 مشاورت = مشورت، همکاری
 تمام عقلی = عاقل بودن، دانایی
 پیش بینی = آینده نگری
 هرگز کار نبسته است = هیچ وقت استفاده نکرده است.

کلمات مخالف

کهن ≠ نو، جدید، تازه
 یکدل ≠ ریا، دورویی
 سرد ≠ گرم
 مشورت ≠ بی مشورت
 آزموده ≠ نیازموده
 دانایان ≠ جاهل ها، نادان ها
 کمتر ≠ بیشتر
 قوی رأی ≠ ضعیف رأی
 دوستی ≠ دشمنی
 نیک ≠ بد
 زنده اند ≠ مرده اند
 مکن ≠ بکن، کن
 سازگاری ≠ ناسازگاری
 به کار نبسته ≠ به کار بسته

درس چهاردهم

راز زندگی

غُنجِه با دل گرفته گفت:

« زندگی

غنچه با ناراحتی و غم گفت:

زندگی

لب ز خنده بستن است

نخندیدن

گوشه‌ای درون خود، نشستن است.» در گوشه‌ای تنها نشستن است.



گل به خنده، گفت:

زندگی، شکفتن است

با زبانِ سبز، رازِ گفتن است.»

گفت و گو غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می رسد.

تو چه فکر می کنی؟

راستی کدام یک دُرست گفته اند؟

گل با خنده گفت:

زندگی یعنی شکوفایی و رشد کردن

رازِ زندگی همان سرسبزی است.

همچنان صدای صحبت کردن غنچه و گل از باغچه

شنیده می شود.

تو چه فکری درباره‌ی گفت و گوی آنها می کنی؟

به نظرت حرف کدام دُرست است؟





من فکر می‌کنم

گل راز زندگی را فهمیده است

چون او گل است و

یکی، دو پیراهن

از غنچه بیشتر پاره کرده است

من که فکر می‌کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است

گل، یکی دو پیرهن

بیشتر ز غنچه پاره کرده است.

(مفهومی کلی شعر این است که چون گل از غنچه عمر بیشتری کرده پس تجربه‌ی

بیشتری هم دارد پس حرف‌هایش درست‌تر است.)

قیصر امین پور

روش تدریس

دکلمه خوانی: روشی است که در تدریس اشعار استفاده می‌شود و هدف آن آشنایی دانش‌آموزان با آهنگ و لحن شعر می‌باشد.

روش سخنرانی: معلم به طور شفاهی اطلاعات و مفاهیم مربوط به درس را بیان می‌کند و به عبارتی دیگر معنی و مفهوم ابیات را توضیح می‌دهد.

روش ایفای نقش

کلمات هم‌خانواده

زنده، زندگی
شکفتن، شکوفا، شکوفه
خنده، خندان، خنددیدن، لبخند

کلمات هم‌معنی

شکفتن = باز شدن غنچه ، شکوفا شدن
درون = داخل
دل گرفته = غصه، غم، ناراحتی
راز = سر، حرف‌هایی که نباید به کسی گفته شود.
غنچه = گلی که هنوز کامل باز نشده است.

کلمات مخالف

خنده ≠ گریه
بستن ≠ باز کردن
غنچه ≠ گل
دل گرفته ≠ شاد
راز ≠ آشکار

دانش ادبی



● گاهی، شاعر یا نویسنده برای اثربخشی بیشتر، زیباتر ساختن و ساده کردن مفاهیم شعر و نوشته‌ی خود از زبان موجودات و اشیا سخن می‌گوید و رفتار انسانی را به آنها نسبت می‌دهد؛ مانند «غنچه با دل گرفته، گفت / گل به خنده گفت».

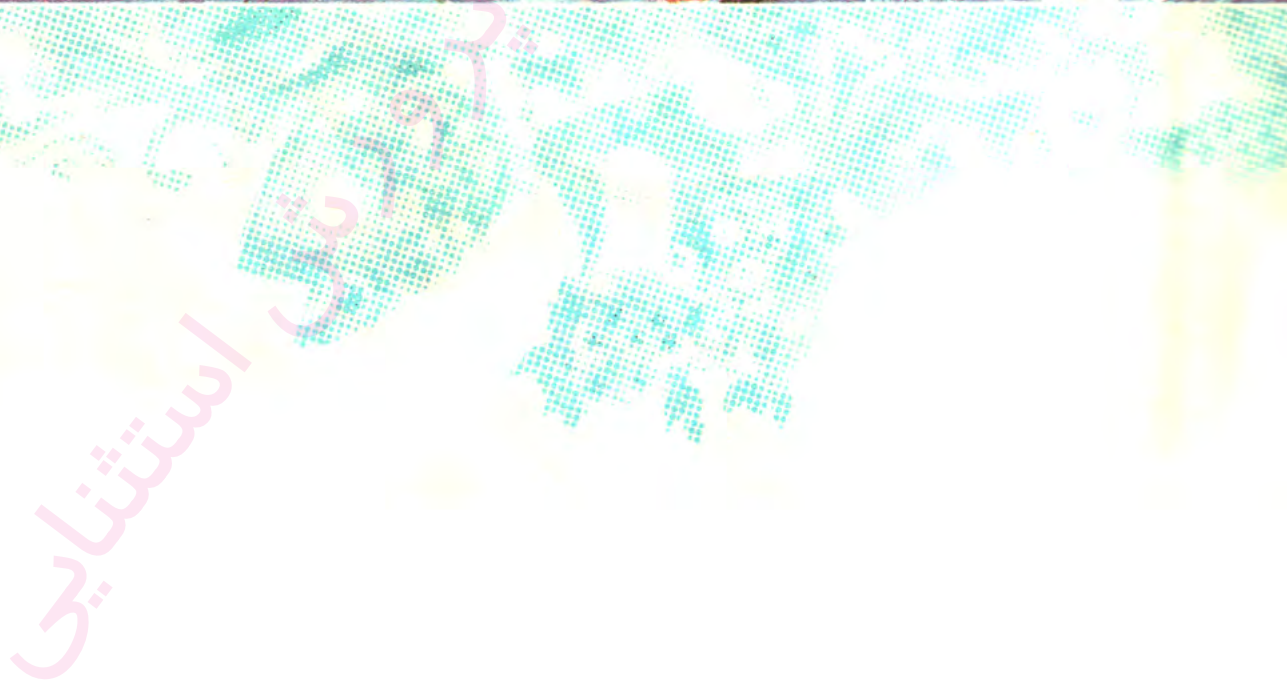
در این نمونه، شاعر، غنچه و گل را مانند انسان پنداشته و ویژگی انسانی را به آنها نسبت داده است. به این کار «**شخصیت بخشی**» می‌گویند.

● **مناظره:** گاهی در نوشته یا شعر، شخصیت‌های انسانی و یا غیر انسانی به صورت پرسش و پاسخ و یا بحث و مجادله به گفت‌گو می‌پردازند، که به این کار «مناظره» می‌گویند. در شعری که خواندید، شاعر با رو به رو قراردادن غنچه و گل و هم سخنی آن دو از این شیوه (مناظره) بهره گرفته است.



علم و عمل

- درس پانزدهم: میوه هنر
- درس شانزدهم: آداب مطالعه
- درس هفدهم: ستاره روشن



درس پانزدهم

میوه هیز

آن قصه شنیدید که در باغ، یکی روز
 از جور تبر، زار بنالید سپیدار
 آن داستان شنیده‌اید که یک روز در باغی درخت سپیداری از ظلم و ستم تبر ناله و گریه کرد.
 گزمن نه دگر بچ و بئی ماند و نه شاخی
 از تیشه‌ی هیزم شکن و ازه‌ی نجار
 که از دست تیشه‌ی هیزم شکن و ازه‌ی نجار برای من نه ریشه‌ای مانده و نه شاخه‌ای.
 گفتش تبر آهسته که جرم تو همین بس
 کاین موسم حاصل بود و نیست تو را بار
 تبر آهسته به او گفت: گناه تو این است که الان فصل میوه دادن است ولی تو میوه و ثمری نداده‌ای.





ناشام، یقّناد صدای تبر از گوش شد توده در آن باغ، سحر، هیمه‌ی بسیار

ناشب صدای تبر همچنان ادامه داشت و قطع نشد و صبح در باغ توده‌ای

از هیزم جمع شده بود.

دهقان چو تنور خود از این هیمه برآفروخت بگریست سپیدار و چنین گفت دگر

بار

وقتی کشاورز (باغبان) تنور خودش را با آن هیزم روشن کرد سپیدار گریه کرد و دوباره

گفت

آوخ که شدم هیزم و، آشگر گیتی اندام مرا سوخت چنین ز آتش اِدبار

افسوس که به هیزم تبدیل شده‌ام و دنیای ستمگر، بدن من را این چنین در آتش بدبختی

سوزاند.



خندید بر او شعله، که از دست که نالی؟ ناچیزی تو، کرد بدین گونه تو را خوار
شعله بر او خندید و گفت: از چه کسی شکایت می کنی؟ بی ارزشی تو، تو را این طور بدبخت و
کوچک کرد.

آن شاخ که سر بر کشد و میوه نیارد فرجام، به جز سوختنش نیست سزاوار
آن درختی که رشد می کند ولی میوه نمی دهد پایان کارش سوختن است.
جز دانش و حکمت نبود میوهی انسان ای میوه فروش هنر، این دکه و بازار
حاصل عمر انسان چیزی جز دانش و حکمت نیست، ای انسان اگر دانش و هنری بدست آورده‌ای
الان وقت نشان دادن است.

از گفته‌ی ناکرده و بیهوده چه حاصل؟ کردارِ نلوکن، که نه سودی ست ز گفتار
حرف بیهوده‌ای که به آن عمل نمی شود چه فایده‌ای دارد، عمل و کار خودت را درست کن و
درست انجام بده که در حرف بی عمل سود و فایده‌ای نیست.
آسان گذرد گر شب و روز و مه و سالت روزِ عمل و مزد، بود کار تو دشوار
اگر شب و روز و ماه و سال تو به تنبلی بگذرد و کار مفیدی برای آخرت انجام ندهی، روز قیامت که
روز پاداش دادن است کار تو سخت می شود.

پروین اعتصامی



واژگان تصویری



درخت سپیدار



باغ میوه



هیمه = هیزم



تبر



هیزم شکنی با تبر در زمان های گذشته



هیزم شکنی و قطع درختان با
اره های برقی در زمان حال

روش تدریس

دکلمه خوانی: روشی است که در تدریس اشعار استفاده می‌شود و هدف آن آشنایی دانش‌آموزان با آهنگ و لحن شعر می‌باشد.

روش سخنرانی: معلم به طور شفاهی اطلاعات و مفاهیم مربوط به درس را بیان می‌کند و به عبارتی دیگر معنی و مفهوم ابیات را توضیح می‌دهد.

روش نمایشی: نمایش تصاویر با توجه به محتوای درس

روش ایفای نقش

کلمات هم‌خانواده

بنالید، ناله، نالیدن، نالی
شاخه، شاخی، شاخسار، شاخ
گفتار، گفتن، گفت

برآفروخت، آفروختن، آفروخته
هنر، هنرمند
حکمت، حکیم، حاکم

کلمات هم‌معنی

چو = چونکه، به دلیل این که
آوَح = دریغ، افسوس، آخ
هیزم = چوب‌های خشکی که برای سوختن استفاده می‌شوند.
برآفروخت = روشن کرد
بار = دفعه
ادبار = بدبختی
نالی = ناله‌گنی، گریه‌گنی
خوار = ذلیل، ضعیف
نا کرده = انجام نداده
موسِمِ حاصل = وقت میوه دادن
کاین = که این
دُشوار = سخت، مُشکل
فَرجام = پایان کار

بگریست = گریه کرد
اندام = بدن
گیتی = دنیا
نِیارد = نیاورد
ناچیزی = بی‌ارزشی
سزاوار = شایسته، نیکو، نیکو، خوب
دَکّه = مغازه‌ی کوچک
قصّه = داستان
زار = ناتوان، ضعیف
سپیدار = نام یک نوع درخت است.
بیخ = ریشه، تَه، بُن
دَگر = دیگر
جُرم = خطا
موسِم = هنگام، وقت

کلمات هم معنی

بار = حاصل، محصول، ثَمَره، نتیجه، فایده
 هیمه = هیزم
 دِهقان = کِشاوَرز، زارع
 بنالید = گریه کرد
 کَرز = که از
 بُنی = ریشه ای
 شاخی = شاخه
 بس = کافی
 توده = اَنباشته، چیزهایی که روی هم جمع شده است.

جَوْر = سِتَم، ظلم
 آهسته = آرام
 سودی = فایده‌ای

کلمات مخالف

ادبار ≠ خوشبختی
 نیاورد ≠ آوَرَد، آرَد
 سود ≠ ضَرَر
 دُشوار ≠ آسان

اُفتاد ≠ نِیافتاد
 شب ≠ روز
 آهسته ≠ سریع، تُند
 بَگریست ≠ خندید

دانش ادبی



● الف) کلمه‌ی «آوخ» که در درس خواندیم یک واژه است؛ اما معنای یک جمله‌ی کامل را بیان می‌کند.
گاهی برای حالت‌هایی مانند آرزو، اندوه و شادی از کلمه‌هایی مانند ای کاش، افسوس، آفرین، آوخ و ... استفاده می‌کنیم. این کلمات را شبه‌جمله می‌گویند.
این کلمات، اجزای یک جمله را ندارند ولی معنای یک جمله‌ی کامل را بیان می‌کنند.
شبه جمله شبیه یک جمله.

● ب) به کلمه‌های زیر توجه کنید:

پار پارسال

دی دیروز

مه ماه

گاهی شاعران از کلمات کوتاه شده‌ای مانند «پار، دی، مه، گه، و شه» استفاده می‌کنند.

درس شانزدهم

آداب مطالعه

بدان که قصه خواندن و شنیدن، فایده‌ی بسیار دارد:

آگاه باش که داستان (قصه) خواندن و داستان شنیدن بسیار مفید و خوب است.

اول آنکه از احوال گذشگان خبردار شود.

فایده‌ی اول این است که از تاریخ و سرگذشت انسان‌های قبلی آگاه می‌شود.



دویم آنکه چون عجایب بشود، نظر او به قدرت الهی، گشاده گردد.

فایده دوم این است که وقتی انسان درباره‌ی شگفتی‌های جهان می‌خواند، شناخت او درباره‌ی قدرت خداوند بیشتر می‌شود.

سیم، چون محنت و شدت گذشگان شود، داند که هیچ کس از بند محنت آزاد نبوده است، او را تسلی باشد.

فایده‌ی سوم این است که داستان رنج و سختی آدم‌های گذشته را می‌فهمد و متوجه می‌شود که هیچ کس بدون رنج و درد و سختی نیست در نتیجه غم و اندوه خودش کمتر می‌شود.

چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شود، دل از مال دنیا و دنیا بردارد و داند که با کس، وفا نکرده و نخواهد کرد.

فایده‌ی چهارم این است که وقتی اخبار نابودی و شکست پادشاهان گذشته را می‌شنود دیگر به مال دنیا اهمیت نمی‌دهد چون می‌داند دنیا و مال دنیا به هیچ کس وفادار نخواهد ماند.

پنجم، عبرت بسیار و تجربه‌ی بی‌شمار او را حاصل شود.

فایده‌ی پنجم این است که پند و نصیحت فراوانی می‌گیرد و تجربه‌ی زیادی به دست می‌آورد.

و خدای تعالی با حضرت رسول (ص) می‌گوید: «ای محمد، ما از قصه‌های رسولان و خبرهای پیغمبران بر تو می‌خوانیم؛ آنچه بدان، دل را ثابت گردانیم و فایده‌های کلی تو را حاصل گردد» (قرآن کریم، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۰).

خداوند بلند مرتبه به پیامبر (ص) می‌گوید: «ای محمد ما داستان‌های پیامبران قبل از تو و اخبار پیامبران را برای تو می‌خوانیم تا از آنها سود و فایده‌ی زیادی به تو می‌رسد.

پس معلوم شد که در قصه‌های گذشگان، فایده‌ای هست و خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده رسد. اگر پرسند که قصه خوانی، چند نوع است، بگوی دو نوع: اول حکایت‌گویی و دوم نظم خوانی.

پس مشخص شد که دانستن داستان‌های گذشتگان فایده‌هایی دارد که هم برای خواننده و هم گوینده و هم شنونده مفید است. اگر از تو پرسیدند که قصه‌گویی چند نوع است؟ بگو دو نوع: اول داستان‌هایی که به

صورت حکایت است و دوم داستان‌هایی که به صورت شعر هستند.

اگر پرسند که آداب حکایت‌گویان چند است، بگوی: **اول آنکه قصه‌ای که آدا خواهد کرد، باید که بر اُستاد خوانده باشد و با خود تکرار کرده باشد تا فرو نماند. دوم آنکه چُست و چالاک به سخن در آید و خام نباشد.**

اگر از تو پرسیدند که قصه‌گویان چگونه حکایت و داستان می‌گویند، بگو: **اول این که کسی که می‌خواهد داستانی را بگوید باید برای استادی بخواند و با خودش تکرار کند تا در هنگام قصه‌گویی چیزی را فراموش نکند. دوم این که در هنر سخن گفتن چابک و زرنگ باشد و بی تجربه نباشد.**

سیم باید که داند جماعت، لایق چه نوع سخن است، بیشتر، از آن گوید که مردم، راغب آن باشند. سوم این است که باید بداند چه سخنی برای شنوندگان مناسب است و بیشتر در مورد موضوعاتی حرف بزند که مردم دوست دارند.

چهارم، ثر را وقت و وقت به نظم آراسته گرداند که بزرگان گفته‌اند: نظم در قصه‌خوانی چون نمک است در دیگ؛ اگر کم باشد، طعام بی مزه بود و اگر شور شود؛ پس اعتدال، گاه باید داشت.

چهارم این که باید در زمان‌های مناسب در بین قصه‌ی خود از شعر هم استفاده کند زیرا بزرگان گفته‌اند شعر در میان داستان خواندن مانند نمک زدن به غذا است اگر کم بزنی غذایی مزه می‌شود و اگر زیاد نمک بزنی غذا شور می‌شود پس باید میانه‌روی کرد.

پنجم، سخنان محال و کُراف نگوید که در چشم مردم، سبک شود.

پنجم این است که سخنان غیر ممکن و بیهوده نگوید زیرا در چشم مردم، ارزش و مقام خود را از دست می‌دهد.

اگر پرسند که آداب نظم‌خوانی چند است، بگوی: **اول آنکه به آهنگ خواند.**

اگر پرسند که آداب و راه و روش شعر خواندن چگونه است، **اول بگو که آهنگ و وزن شعر را رعایت کند. دوم، سخن را در دل مردم بنشاند.**

دوم این که شعر را طوری بخواند که در مردم اثر بگذارد.

سیم، اگریتی مشکل پیش آید، شرح آن با حاضران بگوید.

سوم این که اگر در بین شعر بیتی بود که معنی آن برای دیگران مشکل بود آن بیت را توضیح بدهد.

چهارم، چنان نکلند که مُستَمِع، ملول گردد.

چهارم این که به صورتی سخن نگوید که شنونده خسته شود.

پنجم، صاحب آن نظم را در اوّل یا در آخر، یاد کند و فاتحه و نگیر گوید.

پنجم، در اوّل یا آخر شعر از نام شاعر را بگوید و برای او فاتحه‌ای بخواند.

کمال الدّین حسین واعظ کاشفی، فتوّت نامه‌ی سلطانی



روش تدریس

روش پیش‌سازمانده: معلم با توجه به آموخته‌های قبلی دانش‌آموزان با آنها درباره اهمیت مطالعه و روش‌های آن صحبت می‌کند و زمینه را برای یادگیری مفاهیم جدید درس آماده می‌کند.

کلمات هم‌خانواده

حال، احوال	گذشت، گذشته، گذشتگان
تَسْلٰی، تَسْلِیت، تسلیم	پُرَسَنَد، پُرسَنَد، پرسش
جماعت، جمع، جمعیت، اجتماع	اعتدال، مُعتدل
حاضر، حاضران، حُضور	مُسْتَمِع، سَمِع، سَمْع
مَلول، مَلالت	عَجایب، عَجیب، عجب
سَلاطین، سُلطان	لایق، لیاقت
طعام، طعم	فایده، مُفید

کلمات هم‌معنی

خام نباشد = نَپِخته نباشد، کسی که کارهای خود را با فکر انجام می‌دهد.	بسیار گردد = زیاد شود
آراسته = آرایش، مَرْتَب، مُنَظَّم	مَحال = غَیر مُمکن
سِیم = سوم	مُسْتَمِع = شِنَوَنده
لایق = سِزاوار، شایسته	فاتحه = خواندن حمد و توحید برای مرده‌ها
راغِب = مُشتاق، علاقمند	تَکبیر = گفتنِ الله اکبر
جَماعَت = جَمعیّت	بِدان = آگاه باش، دانستن
آداب = رُسوم، سُنّت‌ها	فایده‌ی = خوبی، مُفیدی
مُلک = کِشور، پادشاهی، مَمْلِکَت	دوِیم = دوم
سَلاطین = پادشاهان	نَظَر = نگاه، دیده
پِیغمبران = پیامبران	گشاده گردد = باز شود
بِی‌شمار = غَیر قَابلِ شُمردن	احوال = گذشتگان حال افرادی که در گذشته زندگی می‌کردند.
حِکایت‌گویی = داستان گفتن، قِصّه گفتن	مِحَنّت = سختی

کلمات هم معنی

شَنَوَد = بِشَنَوَد	اَدَا خواهد شد = گفته خواهد شد
بَنَد = طُناب (در این درس یعنی اِسارَت)	فَرَو نماند = گیج نَشَوَد، هول نَشَوَد
تَسَلی = آرامش دادن	چُسْت و چالاک = زِرَنگ و پُر سرعت
زَوَال = نابودی، از بین بُردن	شرح = وُسْعَت گُسْتَرده
مال = پول و ثِرَوَت	
دَانَد = بِدَانَد	
عِبَرَت = پَند و اندَرز	
حِکَايَت = داستان، قِصّه	

کلمات مخالف

آزاد ≠ اَسیر	گُشاده ≠ تَنگ
وفا ≠ بی وفا	گُذَشْتِگان ≠ آیندگان
کَلّی ≠ جزئی (جزیی)	دُنیا ≠ اَخِرَت
نظم ≠ بی نظمی	بِدان ≠ نَدان
حاضران ≠ غایبان	چالاک ≠ تَنبیل
بی شُمار ≠ شُمار	آراسته ≠ نامُنظَم، نامُرَتَب
سَبک ≠ سنگین	مِحَنَت ≠ آسایش
فایده ≠ بی فایده، گَراف	

واژه آموزی



گاهی برای ساختن یک واژه‌ی جدید در زبان فارسی از ترکیب کلمه با «خوان / خوانی» بهره می‌گیریم؛ مانند

کلمه	خوان / خوانی	کلمه‌ی جدید
شعر	خوان / خوانی	شعرخوان / شعرخوانی
نغمه	خوان / خوانی	نغمه‌خوان / نغمه‌خوانی
لالایی	خوان / خوانی	لالایی‌خوان / لالایی‌خوانی

درس هفدهم

ستاره روشن

چنان خواندم که چون بزرگبر حکیم، برادران را وصیت کرد که «در کُتب خوانده‌ام که آخر الزمان پیامبری خواهد آمد، نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یایم، نخست کسی من باشم که بدو گروم. شما هم فرزندان خود را چنین وصیت کنید تا بهشت یابند».

در جایی خوانده‌ام که مرد دانایی به نام بزرگمهر در هنگام مرگ به برادرانش وصیت کرد که: «در کتاب‌های قدیمی خوانده‌ام در آخر الزمان پیامبری خواهد آمد که نام او محمد مصطفی (ص) است. اگر تا آن موقع زنده باشم اولین کسی خواهم بود که به او ایمان می‌آورم. شما هم به فرزندان و بچه‌های خود بگویید تا آنها هم به بهشت بروند.»



حکما و علما نزدیک وی می آمدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شویم، ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی.

عالمان و دانشمندان پیش او می آمدند و می گفتند از علم خود به ما چیزی یاد بده و برای ما کم نگذار و ما را آگاه کن. برای ما مثل ستاره‌ی روشنی هستی که راه دُرست را نشان می دهد.

ما را یادگاری ده از علم خویش.

به ما از علم و دانش خود یادگاری بده.

گفت: وصیت کنم شما را که خدای، عزَّوَجَلَّ، به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می بیند و آنچه در دل دارید، می داند و زندگانی شما به فرمان اوست.

گفت: به شما سفارش می کنم که خداوند عزیز و بزرگوار را به یگانه بدانید و از او اطاعت کنید و بدانید کارهای خوب و بد شما را می بیند و هر چه در دل و فکر خود داشته باشید را می داند و زندگی شما در دستان او است.

نیکویی گوید و نیکوکاری کنید و خدای، عزَّوَجَلَّ، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگانی، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید.

سخن خوب بگوئید و کارهای نیکو و خوب انجام بدهید زیرا خدای عزیز و بزرگوار شما را برای انجام کارهای خوب آفریده. هوشیار باشید که بدی نکنید و از آدمهای بد دوری کنید چون آدمهایی که در زندگی بدی می کنند عمر زیادی نخواهند داشت و از گناه دوری کنید و پرهیزگار باشید و چشم و گوش و دست خود را از کارهای حرام و مال مردم دور نگه دارید.

راست گفتن، پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن، آنچه گواهی راست دهد، ناپذیرند.

حرف راست بگویید چون راستگویی چهره را نورانی می کند و مردم هم آدم های راستگو را دوست دارند و راستگو از یاد و خاطره نخواهد رفت و دروغ نگوید چون که آدم دروغگو حتی اگر حرف راست هم بگوید کسی قبول نمی کند.

و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست. هر که از عیب خود ناپسند باشد، نادان تر مردم باشد. و خوی نیک، بزرگ تر عطا های خدای است عزوجل. و از خوی بد دور باشید که بندگران است بر دل و بر پای.

عیب جویی مردم را نکنید که هیچ کسی بدون عیب نیست و هر کسی که عیب خود را نمی بیند از همه نادان تر است. اخلاق خوب بزرگترین نعمتی است که خداوند عزیز و بزرگوار به انسان داده است. از اخلاق بد دوری کنید که بداخلاقی مثل زنجیر سنگینی است که بر دل و پای انسان بسته شده است.

همیشه بد خود را بزرگ باشد و مردمان از وی به رنج و نیکو خوی در هر دو جهان ستوده است و هر که از شما به زاد بزرگ تر باشد، وی را بزرگ تر دارید و حرمت او را نگاه دارید. انسان بداخلاق هم خود را رنج می دهد و هم دیگران را اذیت می کند و آدم خوش اخلاق در هر دو جهان مورد ستایش قرار می گیرد. هر که از نظر سن و سال در میان شما بزرگ تر است به او ارزش بدهید و احترامش را نگه داری.

روش تدریس

روش پرسش و پاسخ: تشویق دانش‌آموزان برای بیان اطلاعات خود درباره رفتارهای خوب و بد و ارزشیابی مرحله و پایانی از مفاهیم درس جهت اطلاع از میزان درک دانش‌آموزان

روش کارگروهی: معلم می‌تواند دانش‌آموزان را به گروه‌هایی تقسیم کند و از آنها بخواهد تا درباره اخلاق و رفتارهای خوب یا بد گزارش تهیه کرده و در کلاس درباره آنها صحبت کنند.

کلمات هم‌خانواده

حُکْمَا، حَکِیم
نیکو، نیکوکاری، نیک
بدی، بدان
پیغمبر، پیغامبر
عِلْمَا، عِلْم
بهره، بهره‌برداری، بهره‌وری
کُتُب، کتاب

کلمات هم‌معنی

اَرْچِه = اگرچه
گواهی = شهادت، قَسَم
نَپَذِرنَد = قبول نکنند
عَطَاهای خدای = نِعَمَت‌های خداوند
خوی = رفتار، کردار، اخلاق
خوی نیک = اخلاق خوب، رفتار خوب
بدخو = بد اخلاق
عِیب مَکْنِید = ایراد کسی را نگویید
بَندِ گِران = زنجیر سنگین
رَنج = سختی
سُتودِه است = مورد ستایش است
حُرْمَت = احترام، بزرگی
نگاه دارید = نگه داری کنید، مُوَاطَبَت کنید

فرمان = عیب = ایراد، نَقص
خدای عَزَّوَجَلَّ = خدا گرامی و بزرگ است
کِرْدار = رفتار
دَسْتور کُتُب = کتاب‌ها، چند کتاب
بزرگمهر حکیم = وزیر خسرو انوشیروان
پادشاه ساسانی بود.
گِرَوَم = قبول می‌کنم، می‌پذیرم، ایمان
می‌آوَرَم
نَخُست = اولین
بِدو = به او
وی = او
بهشت یابید = بهشت را پیدا کنید.
خویش = خود
حُکْمَا = پادشاهان، حکیم‌ها، دانشمندان

کلمات هم‌معنی

عَلَمًا = دانشمندان
 یادگاری ده = یادگاری بده
 وَصِيَّت = تَوْصِيه
 دریغ نداشتی = کوتاهی نکردی، مخالف نکردی
 اطاعت = پیروی
 بهره دادی = سود دادی، فایده دادی
 راه راست نمودی = راه دُرست را نشان دادی
 آخِر الزمان = دوره‌های پایانی جهان
 اگر روزگار یابم = اگر در آن زمان زنده باشم.
 عَزَّوَجَلَّ = گرامی و بزرگ

کلمات مخالف

بدخو ≠ نیکو خو
 بدان ≠ خوبان
 راست گویان ≠ دُروغ گویان، دروغ زن
 نادان ≠ دانا
 خوی ≠ نیک خوی بد
 رنج ≠ آسودگی
 بهشت ≠ جهنم
 کردار زشت ≠ کردار درست، کردار زیبا
 نیکویی ≠ بدی
 حرام ≠ حلال
 عیب ≠ بی عیب
 نابینا ≠ بینا

واژه آموزی



● به کلمه‌های زیر دقت کنید.

■ (زشت، نیکو) ■ (راستگو، دروغگو) ■ (خوی نیک، خوی بد)

این کلمات، **مخالف** یکدیگر هستند.

آوردن دو کلمه با معنی **متضاد**، موجب زیبایی و لطافت سخن می‌شود.
تضاد باعث تلاش ذهن می‌شود و درک مفاهیم را ساده‌تر می‌کند؛ مانند:

● (الف) گدای نیک انجام، به از پادشاه بد فرجام. (سعدی)

کلمات «نیک انجام» و «بد فرجام» مخالف یکدیگرند.

● (ب) هرچه زود برآید، دیر نیاید. (سعدی)

نیایش



خدایا، جهان پادشاهی تورا است
 ز ما خدمت آید، خدایی تورا است
 پناه بلندی و پستی تویی
 همه نیستند، آنچه هستی تویی
 همه آفریدست بالا و پست
 تویی آفریننده‌ی هر چه هست
 خرد را تو روشن بصر کرده‌ای
 چراغ هدایت تو بر کرده‌ای
 جهانی بدین خوبی آراستی
 برون ز آنکه یاریگری خواستی
 خداوند مایی و ما بنده‌ایم
 به نیروی تو یک به یک زنده‌ایم
 رهی پیشم آور که فرجام کار
 تو خوشنود باشی و من رسنگار

نظامی



Blank writing area for the student's response.